

آذربایجان
و
مسأله ملی

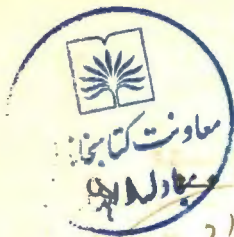
رفیق شهید فدایی

علیرضا نابدل

"شونیسیم ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتهای"
"تحت سلطه دو جنبه تضاد واحدی را تشکیل میدهند."
"تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای"
"انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد برآید"
"و هر دو جنبه آنرا متقابلاً نابود سازد. ———"
"ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بطور عمده بعهدہ"
"پرولتاریای همان ملت است."

۳۲۰/۱۴۵۰۵
۱۱۲۶

از کتاب "آذربایجان و مسال



ل. ۶

۲۲۷۶ شماره کتاب

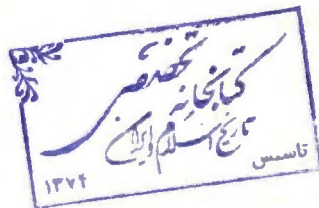
۶۸۸۹۹ تاریخ ثبت

نوعی

آذربایجان و مسأله ملی

کتابخانه

اسکن شد



نوشته: چریک فدائی خلق

علیرضا نابدل

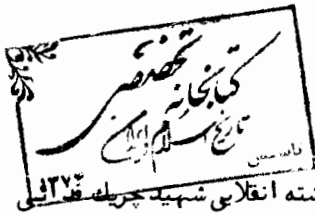
فهرست

صفحه
۱

مقدمه

- ۱۱ - زندگی نامه رفیق علیرضا نابدل
- ۱۹ - آذربایجان و ساله ملی
- ۵۹ - چند شعر از رفیق نابدل
- ۶۱ - کوردستان (کوردستان)
- ۶۶ - چردک (هسته)
- ۶۸ - صمد کوئلومه دیر (" صمد " در قلب من است)
- ۷۲ - دوشعر کوناه (ترکی و ترجمه به فارسی)
- ۷۶ - وان تروی





مقدمه

"آذربایجان و مسأله ملی" (کتاب حاضر) نوشته انقلابی شهید چریک قدس

خلق رفیق علیرضا نابدل است .

رفیق نابدل خود آذربایجانی بود و بدین جهت ، هم مزه ستم ملی را چشیده بود و هم میتوانست تنگ نظری ولایت‌گرایی را از نزدیک ببیند . او بعنوان يك مارکسیست - لنینیست که مسلح به آرمان پرولتاریا است ، هم ستمگری قلدرفشانه شوینیزم بورژواهای فارس را به روشنی میدید و هم ناسیونالیزم کوتاه بین سرخی خرده بورژواهای ترک را . رفیق نابدل در این اثر خود ، این دو پدیده ناسالم را با ارائه فاکت‌های گویای زنده و تاریخی تشریح میکند و به انقلابیون مارکسیست - لنینیست کشور ما هشدار میدهد که خود را از لغزش بسوی این دو انحراف ، هم شوینیزم بورژوازی مسلط و هم ناسیونالیزم خرده بورژوائی ولایت‌گرایان ، باز دارند و در مورد مسئله ملی يك خط مشی پرولتری انتخاب کنند .

علیرغم بی اطلاعی بسیاری از مارکسیست نمایان گذشته و حال وطن ما ، مارکسیسم - لنینیسم مسئله ملی را از نظر تفویک کاملاً حل کرده است و تجربه انقلابی خلقهای پیشرو بخوبی میتواند چراغ راه ما در حل عملی مسأله ملی در ایران باشد . لنین پیشوای کبیر پرولتاریا آثار چندی برای ارائه راه حل درست این مسأله نوشته و زوایای تاریک مسأله را بخوبی روشن ساخته است . از آن جمله کتاب " در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش " که او در توضیح و تشریح اشتباهات روزالوکزامبورک ، انقلابی بزرگ آلمان ، نوشته است ، " سخنرانی در

هشتمین کنگره حزب کمونیست (ب) روسیه* که لنین در آن بمقابله با نظرسر
نادرست بوخارین برخاسته و "قطعنامه در باره مساله ملی" که در آن خطوط
کلی سیاست حزب کمونیست در باره مساله ملی بیان شده را، میتوان نام برد.
استالین نیز که خود سالها در مبارزات خلق های گرجستان، آذربایجان و روسیه
شرکت مستقیم داشته و در رابطه با پراتیک مشخص مبارزاتی به مطالعه و تحقیق در
مورد مساله ملی پرداخته است، آثاری چند در این زمینه دارد. استالین علاوه
بر یک اثر مستقل، سخنرانیهایی در این باره کرده و گزارشهایی به کنگره و غیره
داده است که در آنها مساله ملی و راه حل درست آن از نظر مارکسیزم - لنینیزم
مورد بحث قرار گرفته است.

تجربه انقلاب چین نیز در این مورد دست آوردهائی بیا عرضه میکند که در
کتاب "درسهای مختصری از تاریخ حزب کمونیست چین" و نیز در برخی آثار
مأثوره است.

از دیدگاه مارکسیزم - لنینیزم، هر ملت باید خود سرنوشت خویش را تعیین
کند و مارکسیست - لنینیست ها باید باین حق ملل احترام بگذارند و مثلاً در یک
کشور چند ملتی، از حق خود مختاری کامل ملی هر یک از ملتها در چارچوبه یک
دولت فدراتیو، دفاع کنند و حتی اگر هر یک از آن ملتها بخواهد به طور جداگانه
و بصورت یک دولت مستقل و یا در ترکیب دولتهای دیگر به زندگی خود ادامه
دهند، این حق را بطور کامل برای آنها قائل شوند. "هرگونه امتیازی متعلق
به هر ملتی باشد و هرگونه تخطی نسبت به حقوق اقلیتهای ملی" * از نظرسر

* لنین "قطعنامه در باره مساله ملی" (منتخب آثار، ج ۲ - ق ۱، ص ۷۳)

مارکسیسم - لنینیزم کاملاً مردود است. لنین در مورد حق خود مختاری ملت ها ، سیاست حزب کمونیست (بلشویک) شوروی را چنین خلاصه میکند : " حزب خواستار خود مختاری وسیع منطقه ای ، الغای نظارت از طرف مقامات بالا و الغای زبسان اجباری دولتی و نیز خواستار آن است که تعیین حدود مناطق خود مختاری که خود اداره امور را درست دارند بر این اساس انجام یابد که خود اهالی محل شرایط اقتصادی و معیشتی و ترکیب ملی اهالی و غیره را در نظر گیرند " * همو در مورد حق جدائی آزادانه ملل با توجه به مصداق روسیه می گوید ، " باید حق جدائی آزادانه و تشکیل دولت مستقل برای کلیه مللی که جز روسیه هستند به رسمیت شناخته شود . نفی این حق و خودداری از اتخاذ تدابیری که اجرای آنرا عملاً تضمین نماید برابر است با پشتیبانی از سیاست اشغالگری یا الحاق طلبی . فقط در صورتی که پرولتاریا حق جدا شدن ملل را به رسمیت بشناسد ، همبستگی کامل کارگران ملل گوناگون تأمین گردیده و به نزدیکی وقاعد موکراتیک ملل کمک خواهد شد " *

البته لازم به یادآوری است که " شناسائی حق ملل به جدا شدن ، از طرف مارکسیست ها " حتی " ذره ای هم ناسخ تبلیغ بر علیه جدا شدن " نیست . " چنانکه شناسائی حق طلاق نیز ناسخ این موضوع نیست که در فلان یا بهمان مورد بر ضد طلاق تبلیغ شود . " * لنین خود خطوط سیاست حزب پرولتاریا را در این باره به روشنی چنین ترسیم میکند : " مساله حق ملل به جدائی آزادانه را بهیچوجه نمیتوان با مساله صلاح بودن جدائی فلان یا بهمان ملت در فلان یا بهمان

* لنین " قطعه نامه درباره مساله ملی " (منتخب آثار ، ج ۲ - ق ۱ ، ص ۷۳)

* * لنین " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش (منتخب آثار ، ج ۱ - ق ۲ ، ص ۴۴۸)

لحظه مخلوط نمود . این مساله را حزب پرولتاریا باید در هر مورد جداگانه‌ای بطور کاملاً مستقل و از نقطه نظر مصالح تمام سیر تکامل اجتماعی و نیز مصالح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه سوسیالیزم حل کند . *

این گفته‌های لنین خطوط کلی خط مشی کمونیستها در مورد مساله ملی در تمام جهان است . اما باید به یاد داشت که پشتیبانی کمونیستها از حقوق ملی ملت‌های اسیر و از " برابری تام و تمام حقوق کلیه ملل و زبانها " * بهیچوجه توجیه کننده ناسیونالیزم کوتاه بین خرده بورژوازی در میان ملت‌های اسیر نیست . مارکسیزم - لنینیسم از حقوق ملی دفاع میکند ، برای اینکه ستم ملی وجود دارد و برای اینکه آشکار تجاوز شوینیسم غالب را نابود سازد ، اما نمی‌تواند دنباله رونیونالیزم خرده بورژوازی ملل اسیر باشد . لنین خود در این باره میگوید : " اصل ملیت در جامعه بورژوازی از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر است و مارکسیست روی ایمن جامعه حساب میکند و قانونمندی تاریخی جنبش‌های ملی را کاملاً می‌پذیرد منتها این پذیرش برای آنکه به توجیه گر ناسیونالیزم مبدل نشود ، باید دقیقاً به آنچه که در این جنبش‌ها متمرکز است ، محدود گردد تا آنکه به گذر کردن شعور طبقاتی پرولتاریا توسط ایدئولوژی بورژوازی نیا نجامد " . **

حال به طرح مشخص مساله ملی در کشور خود بپردازیم . ملت چنانکسه استالین بدستی تعریف میکند عبارت است از : " اشتراک پایدار در بین مردم که در طول تاریخ در زمینه زبان ، سرزمین ، زندگی اقتصادی و خصلت روحی پدید

* لنین " قطعنامه در باره مساله ملی " (منتخب آثار ، ج ۲ - ق ۱ ، ص ۷۲ و ۷۳)

** لنین " ملاحظات انتقادی پیرامون مساله ملی " (اکتبر - دسامبر ۱۹۱۳)

می آید و این خصلت روحی مشترك به صورت وحدت فرهنگ ظاهر میشود " در کشور ما چند ملت وجود دارد که وحدت زبان ، سرزمین ، زندگی اقتصادی و فرهنگ را در میان هر يك از آنان به روشنی میتوان دید . ملیتهای کوچکی نیز وجود دارند که البته دارای وحدت در سرزمین و زندگی اقتصادی نیستند ، ولی زبان خود را به هر صورت حفظ کرده اند و بقایای فرهنگ خویش را نیز دارند . این ملیت های کوچک در گوشه و کنار کشور و در میان سایر ملتها پراکنده اند . ملتها و ملیتهای ایران در درون يك مرز دولتی در زیر سلطه شوینیزم بورژوازی فارس تشکیل يک کشور داده اند .

در مقابل ستم ملی شوینیزم فارس ، ناسیونالیزم در بین ملتها و ملیتهای کشور ما شدیداً رشد کرده و اغلب تاثیر شومی بر جنبش های خلقی وطن ما داشته و دارد .^۱ مثلاً به روشنی میتوان دید که تاثیر نامعقول همین ناسیونالیزم خرده بورژوازی در جنبشهای خلقی آذربایجان و کردستان در سی ساله اخیر ، سبب انحراف و شکست این جنبشها شده و سیاست نادرست حزب توده و یا بسیاری از کمونیست های گذشته کشور ما که دنباله رو این ناسیونالیزم خرده بورژوازی بودند ، در ایمن انحراف و شکست نقش قاطع و تعیین کننده داشته است . آنچه که شرایط مادی این وضع را فراهم کرده ، کمبود و ضعف تشکیلاتی پرولتاریا در میان ملتهای یسار شده و در نتیجه ، رهبری جنبشهای آنان به وسیله خرده بورژوازی بوده است . در شرایط خاص کنونی که مبارزات توده ای راگد است ، این ناسیونالیزم هم نقش فعالی ندارد ، ولی همچنان به عنوان يك انرژی ایده ثلویژیکی بالقوه وجود دارد و در کین مبارزات توده ای نشسته است . این ناسیونالیزم در روشن فکران ملتهای

اسیر عموماً به شکل غرق شدن در شعر و موسیقی ملی خود و سایر مسائل رومنائی نمودار میشود. البته این روشنفکران خود از ادبیات و موسیقی ملی بعنوان وسیله ای برای ارتباط با توده ها نام میبرند، ولی این توجیهی بیش نیست، زیرا بسیاری از اینان هیچ ارتباطی با توده های ملت خود ندارند و اغلب جایشان پشت میز ادارات و دانشگاه های تهران است. ادبیات و موسیقی محلی برایشان فقط یک سرگرمی روشنفکرانه است که اغلب هم آن را به انحطاط میکشاند. اینان خود هر نامی که میخواهند بر ایدئولوژی خود بگذارند، ولی ما میدانیم که فقط دارند به راه ناسیونالیسم خرده بورژوازی خود میروند. در مقابل این قماش روشنفکران، روشنفکران انقلابی ای وجود دارند، کسانی که به زبان و فرهنگ ملی خود وابستگی دارند، ولی خواستهای ملی را از دیدگاه منافع پرولتاریا ارزیابی میکنند و به راه رهایی توده ها میاندیشند. در این میان میتوان از رفیق صمد بهرنگی نام برد. او نمیتوانست منافع توده ها را در مقابل منافع ملی فدا کند و بدینجهت هم بود که او در عین حالی که زبان مادری خود را برای پیوند با توده های ملتش میخواست و در جهت اعتلای فرهنگ توده ای ملت خود کوشش میکرد، قصه های ارزنده اش را به فارسی مینوشت. زیرا، اولاً، چاپ کتاب به زبان ترکی ممکن نبود و او نمیخواست نوشته اش فقط در محافل روشنفکری دست بدست بگردد، او میخواست که کودکان زحمتکشان را به ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا تجهیز کند، ثانیاً، صمد میخواست با توده های وسیعتر کودکان زحمتکشان سخن بگوید. او با وجود تمام تعلقی که به فرهنگ ملی خود داشت، زبان برایش فقط وسیله بود تا بتواند با آن حرفهای اصلی اش را مطرح کند. برای او خواست های ملی تابع منافع

طبقاتی بود .

هم اکنون بسیاری روشنفکران کرد وجود دارند که خود را مارکسیست - لنینیست میدانند ولی منافع ملی برایشان مقدم بر همه چیز است . آنها حتی وحدت خود را با فتوایهای کرد بر وحدت خود با توده های زحمتکش سراسر ایران و با اپوزیسیون مرفعی ایران ترجیح میدهند . آنها منافع ملی را مطلق میکنند و آن را تابع منافع خلق نمیدانند ، در نتیجه بر خواستهای تجزیه طلبانه فتوایها صحنه می نهند و در مقابل تلاش بورژوازی برای کسب هژمونی در جنبش خلق خود بی تفاوت می مانند . آنان در انحراف ایدئولوژیکی جنبش های خلق خود نقش يك عامل تعیین کننده را دارند .

کوتاه سخن آنکه ناسیونالیسم خرد بورژوائی روشنفکران ملتها و ملیتهای اسیر ، جلوه ای از سرگردانی ، بی برنامه گی و بی عقلی عمومی روشنفکران ایران است . با روشن شدن خط اساسی مبارزه ، این سرگردانی و بی برنامه گی لاجرم به جهت گیری نسبت به خط اساسی مبارزه منجر خواهد شد : یا در جهت آن و یا در مقابل آن . اما بد نیست در اینجا ما به اصول سیاسی این ناسیونالیسم خرد بورژوائی بپردازیم نه به تجسم عقلی آن به صورت فعالیت هنری ، ادبی و غیره .

برخی میگویند : " مردم ایران يك ترکیب ناجور رنگارنگ از ملتها و ملیتهای مختلف اند که در درون يك مرز دولتی که صرفا يك مرز قراردادی امپریالیستی است به بند کشیده شده اند ، بدینجهت این مرز بی اعتبار است و سخن گفتن از خلقهای سراسری ایران بی معناست ."

میگوئیم ، این سخن مانند آن است که کسی زنجیری را که بر پایش بسته شده

است بی اعتبار اعلام کند . مرزهای دولتی اگر چه تحمیلی و قراردادی ، ولی بهر حال يك واقعیت تاریخی هستند و مردمی که در درون این مرزها اسیرند دارای يك درد مشترکند که این درد مشترک آنها را با هم پیوند میدهد . در شرایط فعلی هیچیک از ملت‌های ایران قادر نیست به تنهایی این درد را فقط برای خود درمان کند . (اگر یکی از ملت‌های ایران بخواهد فقط در راه رهائی ملی خود بجنگد ، اولاً ، ضربه پذیریش در مقابل ارتجاع بیشتر است ، ثانیاً ، خرده بورژوازی ملت‌های دیگر و بویژه ملت فارس را علیه خود بیهوده تحریک میکند و ثالثاً ، دشمن میتواند بسادگی توده ها را بغریب و علیه آن ملت بشویند) پس لاجرم جنبش‌رهائیبخش هیچیک از ملت‌های ایران در زیر شعارهای ملی که شعار خرده بورژوازی است نمیتواند پیروز شود ، خلق‌های ایران فقط در سایه يك مبارزه مشترک علیه دشمن مشترک خواهند توانست به آزادی‌های دموکراتیک ، از جمله آزادی ملی برای ملت‌های اسیر برسند . شعارهای مرفی ملی تنها به تبعیت از شعارهای طبقاتی توده ها میتواند مطرح شود . خواهند گفت : " شباهتی بین عرب خوزستانی و ترک آذربایجانی وجود ندارد که بتوان در باره امکان وحدت آنها سخن گفت " . میگوئیم این شباهت از نظر فرهنگ ملی خلق عرب و خلق آذربایجان البته وجود ندارد ، ولی از نظر تضاد های اقتصادی و سیاسی وجود دارد ؛ تمام خلق‌های ایران باید علیه امپریالیزم و پایگاه داخلی آن یعنی بورژوازی کمپرادور ایران که حکومت دست نشاندۀ ، نیروی محافظ آن است ، مبارزه کنند . خلق‌های ایران باید علیه این دشمن مشترک متحد و مشترکاً مبارزه کنند .

اما وظیفه اپوزیسیون مرفی ایران در شرایط کنونی چیست . روشنفکران

انقلابی و کارگران آگاهی که در صفوف اپوزیسیون مرفعی ایران قرار دارند در شرایط کنونی باید به مسائل کلی مبارزه سراسری ایران بیاورند . ما باید موقعیتهای محلی مبارزه را در نقاط مختلف ایران فقط از دیدگاه مبارزه سراسری خلقهای ایران ببینیم ، نه از دیدگاه ناسیونالیسم خرده بورژوازی . آن چیزی که توجه ما را به فلان نقطه بلوچستان یا مثلا کردستان جلب میکند ، نباید تعلقهای ملی باشد ، بلکه باید اهمیت آن نقطه از نظر جنبش سراسری خلقهای ایران باشد . البته توده ها کلا از طریق تشکیلات محلی خود مبارزه میکنند و کمکشان به مبارزات سایر نقاط نیز از طریق این تشکیلات است ، ولی این قاعده در مورد انقلابیون حرفه ای در شرایط کنونی صدق نمیکند . يك انقلابی حرفه ای که تمام وجودش در اختیار انقلاب است ، فقط باید توانائی او نوع وظیفه اش را مشخص کند ، نه چیز دیگر . يك انقلابی حرفه ای اگر در ایران می جنگد و نه مثلا در آذربایجان صرفا به این دلیل است که ایران نیاز بیشتری به او دارد .

گروهها و سازمانهایی که در شرایط فعلی از روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه با اعتقاد به مبارزه مسلحانه تشکیل میشود ، چه آنها که مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم هستند و چه آنها که دارای خط مشی ایدئولوژیکی بورژوازی یا خرده بورژوازی میباشند باید مکان جغرافیائی حوزه فعالیت خود را نه بر اساس علایق ملی خود ، بلکه بر اساس ضرورت مبارزه سراسری خلقهای ایران انتخاب کنند . این امر هیچ منافاتی با اعتقاد به " حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ندارد و حتی به معنی تائید اصولی آن است ، زیرا خلقهای ایران فقط از طریق يك مبارزه سراسری است که میتوانند حق تعیین سرنوشت خویش را بدست آورند .

انقلابیون حرفه ای باید در حالی که اینچنین با علایق ملی خود برخورد میکنند ، به علایق ملی توده ها را قیفا توجه کنند و با فرهنگ ملی محل فعالیت خود مانوس گردند . این خصلت انتروناسیونالیستی يك مارکسیست - لنینیست است .

پیروز باد جنبش سراسری خلقهای ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

زندگینامه رفیق علیرضا نابدل

رفیق علیرضا نابدل در سال ۱۳۲۳ در خانواده متوسطی، در تبریز متولد شد. او بعد از اتمام دوران تحصیلات ابتدائی و متوسطه، برای ادامه تحصیل در رشته قضائی به دانشکده حقوق دانشگاه تهران وارد شد. رفیق از همان روزهای اول ورودش به دانشگاه و همزمان با آشناشدن با محیط جدید، فعالانه و با روحیه‌ای پرشور در جریان مبارزات سیاسی دانشگاه شرکت جست و در رابطه با رفتار و جریان‌ات مبارزاتی‌ای که مستقیم یا غیرمستقیم با آنها در تماس بود، بسا تحلیلی انقلابی به این نتیجه دست یافت که برای خروج از این بست سیاسی-بن بستی که قبل از شروع مبارزه مسلحانه بر جامعه ماحاکم بود- باید به ضرورت‌های جامعه با برخوردی پیشنهادی و جستجوگر پاسخ گفت. بدنبال دستیابی به چنین نتیجه‌ای، کسب آگاهی و رسیدن به شناخت کافی از زندگی و انگیزه‌های مبارزاتی توده‌های خلق‌های ایران برایش به‌مثابه امری لازم و فوری مطرح گشت. از این رو قبل از آنکه تحصیلاتش را به پایان برساند، دانشگاه را ترک گفت و با محمل معلمی برای رفتن به میان توده‌ها راهی رضائیه شد. از این به بعد رفیق همه زندگی خود را جهت تحقق آرمان‌های انقلابی در خدمت توده‌های زحمتکش خلق‌مان قرار داد. این برخورد یعنی ترک تحصیلات عالی در خدمت مبارزه در بین نیروهای

جوان و مبارز تبریز تاثیر زیادی بجای گذاشت .

رفیق از اواخر سال ۴۴ باجمعی از رفقا چون صمد بهرنگی ، بهروز دهقانی ، کاظم سعادت ، منافی فلکی در ارتباط نزدیک قرار گرفت و بزودی پیوند انقلابی عمیقی میان آنها بوجود آمد . در رابطه با همین پیوند و برخورداری از تجارب عملی رفقای مذکور بود که رفیق نابدل توانست به برنامه فعالیت های انقلابی خویش برای کسب شناخت عینی از شرایط زندگی توده های زحمتکش منطقه ای که در آن کار میکرد ، نظم بخشد و تماس خویش را با توده ها به شکل موثرتری ادامه دهد . در اندک زمانی رفیق نابدل توانست بمدد شور عمیق انقلابی ، با توده روستاهای منطقه تماسهای زیادی برقرار کند . این تماسها نه تنها شناخت رفیق را از محیط ، عینی و ملموس میکرد و درکی واقعی از رنجهای جانسوز این خلقها به او میداد ، بلکه تعهد و استواریش را در انجام وظایف انقلابی فزونی میبخشید و ایمانش را بمبارزه انقلابی راسخ تر می ساخت . رفیق با مشاهدات عینی خویش بدستی دریافت که توده های این منطقه علاوه بر اینکه همراه با سایر خلقها و توده های زحمتکش ایران شديدا تحت استثمار و ستم اقتصادی - اجتماعی ناشی از شرایط عمومی جامعه طبقاتی ما، میباشد ، بار سنگین نوع دیگری از ستم یعنی ستم ملی را نیز بردوش میکشند . رفیق همچنین مشاهده میکرد که چگونه رژیم حاکم سعی دارد با اشاعه روحیه شونیستی و با استفاده از تفاوت های ملی خلق ترك و کرد که در این منطقه بشکل بارزی در هم امتزاج یافته اند ، از اتحاد و یکپارچگی آنان جلوگیری نماید . در رابطه با این سیاست ارتجاعی رژیم که تاثیر خود را در منطقه بحال نهاده است ، رفیق رنجی را که بخصوص توده های خلق کرد این منطقه تحمل

میکنند ، عمیقاً احساس میکرد . این توده ها حتی از جانب هم زنجیران خود ، نیز که نا آگاهانه تحت تاثیر فرهنگ ارتجاعی رژیم قرار دارند ، مورد تحقیر واقع میشوند . بخصوص که دارای تفاوت مذهبی نیز میباشند .

رفیق نابدل در شرایط دیکتاتوری که هیچگونه امکانی برای فراگیری و تعالی بخشیدن به فرهنگ ملی خلقهای در بند ایران وجود ندارد ، با کوششی پیگیر و خلاق توانسته بود تسلط نسبتاً کاملی بر ادبیات انقلابی خلق خویش پیدا کند . وی با الهام از فرهنگ فولکلوریک غنی خلق آذربایجان و با شناخت از زندگی توده ها آثار ارزنده در ادبیات انقلابی بوجود آورد* . رفیق نابدل شور عمیق انقلابی را با استعداد خلاق شاعریش تلفیق داده ، آرمانها و رنجهای توده ها را در قالب شعر بیان میکرد . سروده او در وصف کردستان بیانگر عشق عظیم این رفیق فدائی نسبت به خلق زحمتکش کرد و همچنین نمودار کینه سترگ وی نسبت به دشمن است . در سال ۵۴ جمعی از مبارزین تبریز بویژه رفقا صمد و بهروز اداره " بویژه آدینسه " روزنامه " مهد آزادی " را بعهدہ گرفتند* . این رفقا با توجه خاصی که به خلقهای تحت ستم ایران داشتند ، با استفاده از این روزنامه به معرفی ادبیات و فرهنگ این خلقها بویژه خلق آذربایجان میپرداختند . رفیق نابدل در این هنگام در رساندن بسیاری تحلیلها و مطالب به این جمع نقش فعال داشت و اشعارش با نام اختای در آن *

* شعر هسته که نمونه ای از این آثار است همراه با چند شعر دیگر از رفیق نابدل در پایان کتاب آمده است .

** در همین روزنامه بود که صمد برای نخستین بار مقالات خود را چاپ میرساند . این نشریه که حدود یکسال امکان انتشار داشت ، دوبار از طرف سازمان امنیت منفور تبریز توقیف شد و بالاخره نیز از انتشار آن جلوگیری بعمل آمد .

روزنامه درج میکردید .

کوشش در جهت در آمیختن باتوده ها پیوند مبارزاتی او را با خلق همواره عمیقتر می ساخت و رفیق رابه فعالیت انقلابی جدی تری سوق میداد . در سال ۴۶ بهنگام اعتصاب سراسری دانشجویان ایران ، رفیق توسط برخی از دانشجویان دانشگاه تبریز در جریان این اعتصابات قرار گرفت و بطور غیرمستقیم نقش فعالی را در شکل گرفتن و رشد این اعتصابات ایفاء کرد . شهادت رفیق صمد بهرنگی بسر کینه او به دشمن و ایمانش نسبت به مبارزه بسی افزود و رفیق باتجدید پیمان با خلق در انجام وظایف تاریخی خویش بعنوان يك روشنفکر انقلابی و وفادار به آرمان طبقه کارگر مصمم تر گشت . شعر " صمد در قلب من است " که او بعد از شهادت رفیق صمد سروده است ، بیانگر این امر است .

در سالهای ۴۷-۴۶ ضرورت مبارزه مسلحانه در ذهن رفیق نابدل و رفقای نزدیکش در حال شکل گرفتن بود با اینحال هنوز خطوط اساسی راهی که میبایست برگزیده شود ، بطور کامل برایشان روشن نبود . در این دوره او و رفقای دیگرش به فعالیتهای انقلابی خود نظم ویزهای بخشیدند و گروهی را که بعدا به شاخه تبریز سازمان چریکهای فدائی خلق ایران معروف شد ، تشکیل دادند . رفیق در این سالها توانست به تحقیقات وسیعی در مورد اوضاع اقتصادی - اجتماعی روستاهای اطراف رضائیه دست بزند . نتیجه این تحقیقات جزوهای بود که با دیدی مارکسیستی چگونگی اجرای اصلاحات ارضی را همراه با ارائه فاکتهای مشخص و عینی مورد بررسی قرار داده بود و تصویر روشن و ملموسی از اوضاع اقتصادی - اجتماعی آن منطقه بدست میداد . لازم است گفته شود که در این دوره ، تحقیقات روستائی دیگری

نیز به منظور بررسی شرایط عینی و ذهنی جامعه ایران از طرف سایر رفقا انجام پذیرفت. از آن میان تحقیقات روستائی قره داغ که منطقه وسیعی را در شرق آذربایجان شامل میشد (توسط رفیق بهروز دهقانی) و تحقیقات روستائی رازلیق را میتوان نام برد (بغیر از تحقیق روستای رازلیق و تحلیل دیگر که کاملتر بودند در جریان ضربات سال ۵۰ بدست دشمن افتاد). رفیق نابدل اهمیت فراوانی برای تدوین تاریخ واقعی خلق آذربایجان در دوران معاصر قائل بود. او در تهیه جزوهای که در آن فرقه دمکرات آذربایجان و حوادث سال ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ بررسی شده بود، شرکت جست. در این جزوه رفقا متعهدانه کوشیده بودند اکثر وقایع را با توجه به گفت و شنودهای بسیاری که با توده‌های آذربایجانی انجام میدادند، تحلیل کنند*.

رفیق نابدل با روحیه ای بغایت پرشور در جهت رشد و گسترش سازمان کوشش مینمود. او بعنوان يك انقلابی حرفه ای همراه رفقا بهروز دهقانی و مناف فلکی در سازماندهی شاخه تبریز نقش چشم گیری داشت. او از جمله رفقای بود که در تنظیم و پخش اولین اعلامیه های سازمان (۱۴ اعلامیه ای که در رابطه با آغاز جنبش مسلحانه، رستاخیز سیاهکل و اولین عملیات چریکی در شهر منتشر شد) شرکت داشت. در جریان پخش گسترده همین اعلامیه ها بود که رفیق نابدل همراه رفیق فدائی دلیر جواد سلاخی، با مزدوران دشمن درگیر شدند. این رفقا

* این جزوه ارزنده در حمله های وحشیانه دشمن به خانه های تبعی رفقا و خانه های سایر مبارزین در تبریز بدست دشمن افتاد. البته اگر نسخه هایی از آن هنوز در دست دوستانی باقی مانده باشد، تاکنون پخش نشده است.



- ۱۶ -

بانبرد قاطعانه خویش یکی از حماسه‌های روزهای آغازین جنبش مسلحانه را آفریدند .
خبر این درگیری در همان روز در تهران پیچید و تاثیر زیادی در بالا بردن روحیه
مبارزین به جا گذاشت . در جریان این درگیری نابرابر رفیق جواد سلاحی
بشهادت رسید ، ولی رفیق نابدل بر اثر اصابت چند گلوله به پا و شکم بی‌هوش
شد . مزدوران دشمن بعد از انتقال وی به بیمارستان شهربانی بلافاصله اورا بزر
شکنجه کشیدند . رفیق با روحیه ای انقلابی و قاطع در مقابل شکنجه گران مقاومت
می ورزید . هنگامی که مزدوران به خیال خود او را تهدید می کردند که اگر حرف نزد
تیر را از پایش در خواهند آورد ، رفیق دلیرانه پاسخ میداد : " تیر مال شماست
و حرف مال من ، من آنچه را که متعلق به خلقم و من است حفظ خواهم کرد ."
شکنجه گران از اینهمه بی باکی و مقاومت دلیرانه رفیق به خشم میآمدند و بر شدت
شکنجه میافزودند ، ولی رفیق همچنان استوار در مقابل دشمن باقی میماند و اسرار
خلق را در قلب خود حفظ مینمود . او اینک به سروده خود در باره همسرزم
شهیدش صمد تحقق میبخشید . صمد با تمامی کینه سترگش در فتنه او بود و اینک
زمان آن رسیده بود که دشمن در وجود نابدل ، صمد دیگری را در مصاف با خود
بینند .

رفیق ، تعهد بزرگ خود را در حفظ اسرار خلق حتی يك لحظه هم از یاد
نمیبرد . بدین جهت با اینکه دلاورانه تمام شکنجه های دشمن را بجان میخورد ،
همواره از هر فرصتی برای خودکشی استفاده میکرد . یکبار زمانیکه تازه زخمهایش
را بخیه زده بودند ، بمحض اینکه بهوش آمد ، با چنگ بخیه ها را شکافت . و بار
دیگر هنگامیکه در طبقه سوم بیمارستان شهربانی بستری بود با استفاده از يك

فرصت کوتاه (بین رفتن بازجو و آمدن نگهبان) خود را با سر از پنجره اطاق به بیرون پرتاب کرد . نگهبان که سراسیمه خود را به او رسانده بود ، تنها توانست گوشه لباسش را بگیرد ، ولی نتوانست مانع سقوط او شود . رفیق سقوط کرد ، شکمش شکافته شد و دست راستش شکست ، اما هنوز زنده بود . در چنین حالتی ، رفیق با از خود گذشتگی انقلابی و فداکاری بی نظیری دست برد و روده هایش را از شکاف شکمش بیرون کشید تا پاره کند و به حیات خویش خاتمه دهد . اما فرصت اینکار دست نداد ، چه مزدوران دشمن رسیدند و مانع این کار شدند .

رفیق نابدل همراه با هشت تن دیگر از همزمان فدائی خویش در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۵۰ بدست مزدوران رژیم خونخوار پهلوی به شهادت رسید .

درد بر پایداری و جانبازی دلیرانه
انقلابیون مسلح خلق

آذربایجان

و

مسأله ملی

۱- زبان و ادبیات آذری چگونه پدید آمد

ایران سرزمین وسیعی است . فرهنگ و زبان مردم ما گوناگون است . مردم ایران بطور عمده به زبانهای فارسی و آذری صحبت میکنند . همچنین زبان خلقهای چهار میلیونی اکراد ایران کردی است . علاوه بر این مردم عرب و بلوچ و ارمنی . . . هر یک خصوصیات فرهنگی ویژه‌ای دارند . پروسه پیدایش خلق ترک زبان آذربایجان طی شده دهم تا چهارده میلادی (چهارم تا هشتم هجری) صورت گرفت . در نخستین سده‌های هجری کوچ نشینان و روستائیان نیمه کوچ نشین ترک زبان فقط بخشی از اهالی این سرزمین را تشکیل میدادند . داستان‌های حماسی مردم قورقور که سینه بسینه نقل شده و بعد هایشکل نوشته درآمده است محصول زندگی و اندیشه مردمی است که چنین مرحله‌ای را میگذرانید ه‌انند . گسترش دامنه مهاجرت مردم کوچ نشین ترک زبان آسیای مرکزی به سرزمین‌های غربی و از جمله آذربایجان و آمیزش توده‌های مهاجریا مردم بومی ، ترکیب جمعیت این کشور را دگرگون ساخت . با گذشت چند سده زبان آذری بعنوان شاخه‌ای از زبانهای ترکی با عناصر تازه‌ای که از شرایط جدید گرفته بود شکل گرفت . زبان تاتی (آذری قدیم) و زبانهای دیگر را منسوخ نمود و زبان اکثریت مردم آذربایجان شد . ناسده سیزده - چهارده میلادی که هنوز زبان آذری نویسن

گسترش نیافته بود ، فارسی نه تنها زبان حکومتی بود بلکه همچنین تنها زبان ادبیات نوشته نیز بحساب می آمد . چنانچه نظامی - قطران - تبریزی - اوحدی مراغه‌ای و دیگر شاعران این عصر آذربایجان همه فارسی نویسند . نخستین آثار نظم نوشته فارس - آذری در قرن چهارده میلادی پدید آمد . عمادالدین نسیمی نخستین شاعر نامدار آذری نویسنده است که وابسته به " طریقت حروفیگری " بود . بنیان گذار این فرقه شاعر - فیلسوف فضل‌اله نعیمی (۱۳۴۰ م) بدستور میرانشاه پسر تیمورلنگ در نخجوان کشته شد . بسال ۱۴۱۷ میلادی نیز در صحن مسجد صاحب الامر تبریز ، بنا بقوای روحانیون ، پوست از تن نسیمی جدا کرده و مشهور است که خم بابر و نیاورد . پس از آن در طی قرنهای فارس و آذری هر دو زبان ادبیات نوشته آذربایجان بوده است .

۲- ارتجاع باتکیه بر شوینیسیم فارسی - آریائی بنابودی فرهنگ خلقهای ایران میکوشد

ارتجاع ایران حقوق فرهنگی ملیت ها را پایمال نموده است و ادبای شوینیسست به توجیه این امر پرداخته اند . آنها بگناه انتخاب زبان ، بخش مهمی از آثار ادبی گذشته و امروز ایران را نادیده میگیرند و بیهوده تلاش دارند با شیوه های پلیسی فرهنگهای ملی ایران را نابود سازند . در این امر نه تنها ارتجاع ، بلکه ناسیونالیستهای صدقی نیز تقصیر دارند .

اگر تمام اهالی این کشور که پدر در پدر روی این آب و خاک زیسته و کسار کرده اند ایرانی هستند ، پس زبانی هم که میلیونها نفر از این مردم از زمانهای بسیار قدیم بدان سخن گفته و فرهنگ خود را روی آن بنا کرده اند زبانی ایرانی است . یعنی زبان ایرانی هاست . ادبیات شفاهی و نوشته آن زبان هم بخشی از ادبیات ایران در طول تاریخ است . شوینیستهاروی این موضوع که مثلا در هشتصد سال پیش آذربایجانیها بزبان فارسی صحبت میکرد هاند ، پافشاری میکنند و بخیال خود به اثبات این مدعا (که ظاهرا چندان نیازی هم باثبات آن ندارند

و خیلی ساده هم میتوان آنرا نپذیرفت (بزرگترین دشواریهای عصر حاضر را حل کرده اند . تخیل آنها در مورد چگونگی جایگزینی زبان کنونی بجای زبان پیشسین بسیار ابلهانه است . بنظر آنان ماموران حکومت صفوی بزور مردم را وادار بزبان ترکی کرده اند و باین ترتیب در مدتی نسبتا کوتاه زبان مردم عوض شده است . این مدعا در کشوری مطرح میشود که حتی امروز هم پای ماموران دولتی ببعضی از مناطق روستائی سالی یکبار هم نمیرسد . تازه با وسایل ارتباطی و قدرت حکومتی امروز بر اساس این تخیل ابلهانه مقالات ، داستانها و حتی نمایشنامه‌هایی هم نوشته شده است .

ممکن است فکر کنیم که این مطلب بهر حال بعد سال پیش مربوط میشود و تازه در صورت اثبات چه ربطی با امروز دارد ؟ چرا این دلکهای بیسواد بواقعیات عینی توجهی ندارند و مگر با این مدرک تراشی هامیتوان از ملیونها رنجبر ایرانی خواست ، حالا که از حقوق ملی و فرهنگیشان در تعلیم و تربیت بزبان اصلی واز ادبیات ملی خود محروم شده اند از حق صحبت بزبان خود نیز صرف نظر کنند و بعد از این بفارسی گشایی ، به حال و روزگار خود فحش بدهند . شوینستهای معاصر ایران باین سؤال پاسخ مثبت میدهند . ما در اینجا بطرحی که دگرماهییار نوائی پیش کشیده است اشاره میکنیم (البته مبتکر این طرح از ادبای دوران رضا شاه بود) . بنظر ایشان با وسایل عادی نمیتوان زبان آذری را ریشهکن ساخت ، بلکه باید کودکانها و پرورشگاههایی در نقاط کوهستانی دور از نقاط مسکونی بنا نمود و بچه‌های قداقی را از پدر و مادرشان گرفت و برد آنجا تا بازبان فارسی تربیت شوند . دیکتاتوری رضاشاه بر اساس این طرز فکر شوینیمتی - فاشیستی فشار فرهنگی و ملی وحشتناکی بر خلقهای ایران وارد کرد . رژیم کنونی نیز همواره بر شدت این فشار که بطور عمده بر شانه‌های خلق آذربایجان ، کردستان و خوزستان سنگینی میکند میافزاید . ناسیونالیسم ولایتی بعنوان یک گرایش ضد وحدت و ضد پیشرفت در نهایت عکس العمل چنین شوینیمتی است .

اما آگاهی ملی تحت چه شرایطی و بدست کدام نیروهای طبقاتی به ناسیونالیسم ولایتی تبدیل میگردد ؟ ما در این مقاله پروسه رشد نهضت دمکراتیک را در

آذربایجان و برخورد نیروهای محرکه این نهضت را نسبت بمساله ملی بقصد شناخت پروسه ناسیونالیسم ولایتی مورد بررسی قرار میدهم .

۳- در عصر فتود الیسم برای آذربایجان مساله ملی وجود نداشت

جستجوی مساله ملی در آذربایجان عصر فتود الیسم بیهوده است . در پیش از دوران انقلاب مشروطیت بخش آذربایجانی فرهنگ و ادبیات ایران واجد آنچنان خصوصیات ویژه‌ای نیست که ناچار باشیم آنها را از حیث مضمون و محتوای فکری جدا از کل فرهنگ و ادبیات ایران مورد مطالعه قرار دهیم . جریان فکری عظیم قرون وسطائی از نوع رشد و گسترش شریعت و طریقت و جلوه‌های گوناگون و مبارزات متقابل ایندوره و بازتابهای جنبشهای دهقانی و شهری در ادبیات شفاهسی و نوشته و سایر مسائل مربوط بتحولات اجتماعی و فرهنگی آن عهد نه تنها در چارچوب يك ایالت ایران قابل بررسی نیست ، بلکه حتی چارچوب ایران نیز برای شناخت همه جانبه بعضی از این پدیده ها کافی نخواهد بود . در سرتاسر تاریخ ادبیات آذربایجان در پیش از انقلاب مشروطیت هرگز به تعالیات قومی یا نژادی برخورد نمیکیم . ترکی نویسی نیز گرایشی خاص بزبان یا قومیت را نمی‌رساند . حال آنکه میدانیم در سده های نخستین اسلامی همزمان با نهضت شعوبیه فارسی نویسی در ایران نشانه تمایل بقومیت بود و شاهنامه فردوسی نشانه بارز چنین گرایشی است . اما تحولات بعدی جهان اسلام، نهضت دیگری از نوع شعوبیه را برپیانگیخت و خلق ترك زبان آذری نیز در پروسه پیدایش خود و نه بعد از آن در شرایطی قرار نگرفت که عکس العمل ملی از خود بروز دهد . در نتیجه در آذربایجان هیچ اثری موجود نیست که بتوان محتوای فکری آنها را جهت مبارزه قومی باشاهنامه سنجید . مبارزه طرفداران شاه اسماعیل صفوی نیز (که خود شاعر آذری نویسنده اریست) با امپراطوری توسعه طلبان عثمانی هرگز رنگ قومی نگرفت و از ابتدا رنگ مسلکی و مرامی داشت . شعار مبارزه ، حق و حقیقت بود .

شاه اسماعیل در داخله کشور يك مبارزه فرهنگی پرداخته علیه شریعت حاکم و صاحب قدرت - که شاهان عثمانی بنام خلافت پشتیان و حامی آن بودند و لابد بدون در افتادن با آن نمیشد با توسعه طلبی عثمانی و صاحب قدرت های محلی در افتاد - بر پا نمود . شاه اسماعیل که " خطائی " تخلص میکرد بفارسی و عربی نیز شعرهایی سروده و بعضی از غزلهای حافظ را ۲ استقبال " میکرد .

۴ - انقلاب مشروطه و فرهنگ انقلابی

انقلاب بخاطر مشروطیت یعنی اولین مرحله نهضت بورژوازی د مکرانیک ایران بخشی از سنتها و معیارهای فرهنگی قرون وسطائی را در هم ریخت و توده های انقلابی را در جریان حوادث از نو تربیت کرد . جنبش فرهنگی نه تنها مقدمه جنبش سیاسی بود ، بلکه خود نیز متقابلا با پیشرفت جنبش سیاسی رشد و تکامل بیشتری یافت و شکوفان شد . تنگدستان شهری که طی قرنهای تحجر فکری خود را چون میراثی گرانها حفظ کرده بودند بخشی از اصول تردید ناپذیر را مورد تردید قرار میدادند و توانستند خود را از شر بسیاری از آنها خلاص کنند .

حصارهای بین افراد ، صنف ها ، گروههای مذهبی ، شهرها و ولایات سست شد و یا درهم ریخت . همسایه های توی لاک خود رفته ، شیخی ها و مشرعیین ، خبازان و کفاشان ، مسلمانان و مسیحیان ، تبریزیها و رشتی ها برای نخستین بار شد که به یکانگی برسند . اما این بسادگی صورت نگرفت . در میان خونین ترین و عظیمترین آزمونهای تاریخی و بکلك مبارزه فرهنگی پیگیر خطیبان و نویسندگان و شاعران انقلابی بود که لاک ها و حصارها درهم شکست . در باره این وحدت جوئی دو مطلب را باید ذکر کنیم .

اولا ، این یکانگی ضرورت داشت . در شرایطی که حکومت مرکزی بعنوان نماینده بی اراده امپریالیستهار سراسر ایران اداره بندان فتودال را علیه توده های عدالتخواه بر میانگیخت و مسلح مباحث ، مردم شهرهای مختلف و وابستگان به مذهبها و ملیتهای گوناگون ناچار بهم نزدیکتر شدند . احساس همبستگی و

وحدت سرنوشت حتی مرزهای سیاسی را زیر پا گذاشت و مجاهدان را اوطلــــب سوسیال دمکرات قفقازی و مشروطه خواه عثمانی را باینموی مرزهای قلعرو شاه قاجار فرا میخواند . علاوه بر این یکی از هدفهای عمده مبارزه شکستن حصارهای فتود-الیه بود که سراسر کشور را دربرداشت و راه رشد نیروهای تولیدی را سد میکرد . ناسیونالیستهای ولایتی افراطی از درک این مطلب عاجزند . بنظر آنها خیلی بهتر میشد اگر مبارزه مشروطه خواهان آذربایجان شکل قومی میگرفت .

ثانیا ، این یگانگی بدلیلهای مختلف نمیتوانست شکل مذهبی یا نژادی بخود بگیرد . از جمله باین دلیل که نه مذهب و نه نژاد زیر فشار جدی امپریالیستها قرار نگرفته بود . این یگانگی تنها شکل میهنی میبایست داشته باشد .

این میهن بود که از راه قراردادهای استعماری سیاسی بطرز روزافزون غارت میشد و در معرض تجزیه قرار داشت . پیش از بیداری انقلابی و آغاز جنبش مشروطیت مردم میدانستند که بکدام صنف و کدام گروه مذهبی بستگی دارند . مرجع تقلید یا شیخ فرقه شان کیست بیگربیگی و حاکم شهر و دیارشان کدام است و پادشاه "اسلام" شان کدام يك از قاجارهاست . اما نام "ممالك محروسه ایران" بیشتر از جانب حکومتی ها استعمال میشد . اهالی ممالك محروسه خود را بعنوان صنف ، فرقه و مسلک شهر و دیار و ده یا قبیله و در نهایت بنام اینکه از رعایای شاه قاجار هستند می شناختند نه بنام "ایرانی" . شاید مردم فقط در مسافرت حج یا عتبات ایرانی بودن خود را حس میکردند . فرقه ها و گروههای مذهبی باهم در جنگ و ستیز بودند و دشمن باخیال راحت چپاولگریهای خود را ادامه میداد .

رفته رفته در اثر رشد نیروهای تولیدی جدید ، پیشرفت بازرگانی خارجی و گسترش ارتباطات فرهنگی داخلی و خارجی محیط فکری ایران دچار دگرگونیهای شد و تیزهوشترین ایرانیان توانستند تصور مبهمی از میهن غارت شده و خلق اسیر و محروم پیدا کنند . آنگاه شعور ملی بخشی از قشرهای پیشرو ترقی خواه را دربرگرفت . سالها گذشت تا جنبش فرهنگی گامهای لرزان را برداشت و شاعران مردم خواه مرثیه و تغزل قاجاری را رها کردند . اندیشه میهن ، سوار بر توسن ادبیات ، قلعرو قاجارها را در نورید :

" دشمن گرفته دور بدورد یارتان ای قوم از چه نیست جوی ننگ و عارتان"
 " در ملکبان به سیریدند اهل شرق و غرب در ملک غیر، سیرکشان شهر یارتان"

این اندیشه در ۱۳۰۹ ق. که نخستین جنبش ضد امپریالیستی علیه انحصار تجارت داخلی و خارجی توتون ایران برپا شد بنیرو بدل گشت. حال مرحله اوج گیری نهضت فرار رسیده است. کسروی سرودی را ذکر میکند که دسته های دانش آموزان تبریز در یکی از نمایشهای انقلابی میخوانده اند. این سرود به ترکی است. باید خاطر نشان کرد که مردم آذربایجان در ایجاد و گسترش فرهنگ انقلابی از انتشار روزنامه و شننامه و سرودن شعر و ترتیب تئاتر انقلابی و غیره از هر دو زبان آذری و فارسی برحسب مورد استفاده میکردند. ترجمه این سرود بفارسی چنین است:

افکار و آمال ما پیشرفت میهن است.
 خاک میهن دژ سرحدی ماست.
 روز جنگ یکسر کفن خونین است که بچشم میخورد.
 ما ایرانیانیم، جان میدهیم و جان میستانیم.
 در جنگ باشهامت خود کام میستانیم.

(تاریخ مشروطه، چاپ ششم، صفحه ۲۱۶)

" ما ایرانیانیم" این شعار بدان معناست که رعایای نا آگاه توسی خـــبر پراکنده و متحجر پادشاه قاجار باید بهم میهنان آگاه متحد و مبارز تبدیل شوند و علیه امپریالیستها و فئودالها و دربار بسیج گردند. در شرایط آنروز توده های مردم تمام ایالات کم و بیش بطور یکسان زیر فشار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی امپریالیستها و فئودالها قرار داشتند و دربار عامل این دویروی استثمارگری بود. جنبش سیاسی و فرهنگی آذربایجان خصوصیات ویژه خود داشته است. در این شکی نیست. همین خصوصیات ویژه است که مثلا جریان حوادث انقلابی تبریز را از تهران مشخص میکند و آهنگ رشد انقلاب مسلح را در تبریز رشد بیشتری میبخشد. اما این خصوصیات برخلاف تصور کودکانه پان ترکیت ها از خصایل قومی ناشی

نیست ، بهمان میزان که بورژوازی تجاری در شمال الغرب کشور امکان رشد قابل ملاحظه‌ای یافته بود و سرمایه داران روسی و آلمانی نخستین کانونهای کارگری نیمه مشکل را ایجاد کرده بودند (از جمله تاسیس کارگاههای فرشبافی وسیع از جانب آلمانیها در تبریز و کار ساختمان راه آهن توسط روسها و غیره) بهمان میزان در این قسمت از ایران فشار اشغالگران روسی و عثمانی و فتودالهای گرگصفت محلی بیشتر و شدیدتر بود . علاوه بر این ، دهقانان و توده های فقیر شهری ایمن نواحی که بصورت منبع زوال ناپذیر نیروی کار ارزان قیمت از جانب صنایع قفقاز مورد بهره برداری قرار میگرفتند ، آذربایجان را هرچه بیشتر در مسیر مکرانیک آن عصر قرار میدادند . این است آن شرایط ویژه که خصوصیات ویژه را در این قسمت از ایران فراهم کردند و نه " روحیه خاص آذربایجانی " و یا هر مزخرف دیگری از این نوع . بی جهت نیست که در این مورد بهیچ وجه گرایش ناسیونالیسم محلی در آذربایجان مشاهده نمیشود . هیچ دلیلی وجود ندارد که بورژوازی یا خرده - بورژوازی محلی را با اتخاذ نوعی از گرایش ناسیونالیستی محلی سوق دهد . فتودالهای شمال و جنوب بسال ۱۲۸۶ ش. تهران را بنام مشروطیت تصرف کردند و استبداد آشکار بحکومت فتودال - استعماری لیبرالهای سازشکار که با غدارترین دشمنان مشروطه اتحاد بسته بودند مبدل گشت . این رویاه صفتان که مقامات حکومت مشروطه را غصب کرده بودند از همان آغاز دست بکار تهیه مقدمات نابودی کامل جنبش مکرانیک زدند . بزودی ستارخان قرجه دافی و همزمانش را با فشار و تهدید بنام دعوت دوستانه به تهران فراخواندند و در پارک سنگلج بقصد خلع سلاح ، آنان را همراه با چند هزار مجاهد دیگر مورد یورش وحشیانه قرار داده و ضروب و مقتولشان کردند . هرچند وثوق الدوله عاقد قرار داد ۱۹۱۹ کسه مشخص ترین نماینده این رژیم است در مقابل مقاومت لیبرانه نیروهای ترقی خواه مجبور بکناره گیری شد ، اما باصطلاح " کابینه پراز وثوق الدوله بود " . لیبرالیسم فتودال - استعماری همچنانکه علیه نیروهای مکرانیک توطئه چینی های خیانت آمیز خود را دنبال میکرد خصوصیات لیبرالیسم را بیش از پیش از دست میداد و زمینه برای دیکتاتوری میلیتاریستی هر روز آماده تر میشد . روزنامه های مرقی

زیر فشار قرار گرفتند و صحنه مطبوعات برای سازشکاران "اعتدالی" و نمایندگان امپریالیست‌ها خالی شد، بطوریکه در سال ۱۲۹۹ مطبوعات تهران از قبیل روزنامه نیمه رسمی ایران "نوبهار"، "کوکب" و "رعد" و غیره همگی جنبشهای مقاومت جویانه آزاد یخواهان را تخطئه میکردند و از هیچ گونه ریاکاری چاپلوسانه ابا نداشتند.

ه- نهضت خیابانی

در سال ۱۲۹۹ ش. مردم ایران در سه نقطه کشور به جنبش مقاومت جویانه برای دفاع از آزادی غضب شده و بخصوص علیه قرارداد ۱۹۱۹ دست زده بودند، در خراسان، گیلان و آذربایجان. در آذربایجان سازمان دهنده جنبش کمیته ایالتی حزب دمکرات ایران بود و خیابانی سر دبیر روزنامه "تجدد" (چاپ تبریز) در راس این کمیته قرار داشت. این حزب در تهران "بعثت" و دوستی در معرض انحلال بود. ما به بعضی از خصوصیات این جنبش که بنا بر بحث ما در ارتباط نزدیک است اشاره میکنیم. بنا بر اطلاعات تاریخی معلوم میشود که اولاً خیابانی بفرهنگ اهمیت فراوان میداده است. او در روزهای قیام برای گسترش فرهنگ و آموزش زبان آذری و دانشهای نوین، معلمینی از قفقاز و عثمانی استخدام کرد. ثانیاً، او که چندی پیش از این بجرم مخالفت با مداخلات اشغالگرانه حکومت عثمانی مدتی در زندان عثمانیها مانده بود اجازه رشد به اندیشههای ضد ایرانی و ضد ملی نداد. هدف مبارزه او برقراری اصول دمکراتیک و قطع استیلای امپریالیسم و دست نشاندهگان در سراسر ایران بود و تبریز را صرفاً پایگاهی برای آزادی سراسر ایران بحساب میآورد. در آن روزها طرفداران "اتحاد اسلامی" که از امپریالیسم آلمان آب میخورد و از پشتیبانی امپراطوری عثمانی برخوردار بود در تبریز روزنامه منتشر کرده، روی شعار "ترک" بودن آذربایجان پافشاری میورزیدند و تلاش داشتند جنبش دمکراتیک ایران را دچار تفرقه و پراکندگی سازند. خیابانی نقشههای ضد انقلابی و ضد ملی آنها را افشاء نمود و روزنامه شان را توقیف کرد. ثالثاً، هرچند که دمکراتهای طرفدار خیابانی نمایندگان پیگیر

جناح انقلابی خرده بورژوازی ایران بودند و سازشکاری خیانت آمیز لیبرالها را در برابر "اکسپلوتورهای امپریالیست" شدیداً محکوم میکردند و در صورت نومیسد شدن، در صدر کسب قدرت سیاسی از طریق قهرآمیز بودند، اما این ادعای آنان که عنصر د مکرآت "چپ ترین دسته عناصر سیاسی ایران را تشکیل میدهد" صحیح نیست. میدانیم که سوسیال د مکرآتهای حزب اجتماعيون-عاميون از نوع حیدر در عموماً علی و علی مسیور در مرحله پیشین انقلاب د مکرآتیک فعالانه شرکت داشتند و در شکل بندی محتوی چپ و مسلحانه جنبش تاثیر فراوانی نمودند. و همزمان با قیام د مکرآتها در آذربایجان نیز این عناصر در جنبشهای مقاومت جویانه ضد امپریالیستی مردم ایران بخصوص در گیلان فعالانه شرکت داشتند.

د مکرآتهای خیابانی با وجود استقبالی که از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبیر نموده بودند، در برابر پیشروی انقلاب سوسیالیستی سمت جنوب و تشکیل جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی در قفقاز موضع دفاعی گرفتند. تغییر نام ایالت آذربایجان ایران، نمونه بارزی از این موضعگیری است.

توضیح اینکه در دوران استیلای تراریسم بر قسمت شمال آذربایجان این اسم متروک شد و قفقاز بشکل يك ایالت واحد درآمد. استعمال مجدد نام آذربایجان برای قسمت شمالی این سرزمین در نظر د مکرآتهای خیابانی مفهوم نامطلوبی داشت و خطر پیشروی باز هم بیشتر بلشویسم را نشان میداد. و چون بقول کسروی "آن نامگذاری (یعنی نامگذاری آذربایجان شوروی)" شده و گذشته بود، کسانی می گفتند بهتر است نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد "آزادستان" از این راه بود. هرچه هست خیابانی آن را پذیرفت و چنیسین دستور داد که مارکهای کاغذها را دیگر گردانند و در هیچ جای این نام را ننویسند و نگینند.

۶- دیکتاتوری رضاشاه

کودتای سوم اسفند سیدضیاء-رضاخان، حکومت را هرچه بیشتر سمت

استبداد فئودال - استعماری پیش‌راند . این وضع با تاجگذاری رئیس‌بانند به تسلط میلیتاریستی بیسابقه‌ای منجر شد . باند رضاشاه بنمایندگی امپریالیسم انگلستان و در اتحاد با فئودالها و بدستکاری چاکران سابق دربار قاجار و فارغ التحصیلان حقوق و فلسفه از فرنگ به مبارزه همه جانبه علیه مقاومت ضد امپریالیستی و ضد استبدادی توده های زحمتکش و خرده بورژوازی شهری دست زد . درهم شکستن این مقاومت چندان سخت نبود . زیرا پس از شکست جنبشهای سال ۱۲۹۹ ، جنبش فاقد رهبری سیاسی بود و این بنظر میرسد که کافی ترین دلیل باشد . بعلاوه مردم در اثر شکست های پیاپی دچار فلاکت و نومیدی در دناکی شده بودند . خرده بورژوازی فلاکت زده در ابتدای حکومت رضاشاه تحت تاثیر تسلیم و رضای بورژوازی بزرگ و متوسط - تجار بزرگ و ریش سفیدان بازار - تن به قضا داد و از جنب و جوش اقتصاد .

ایجاد و توسعه شبکه ارتباطات و انتظامات جهت تحکیم و حفظ منافع روزافزون امپریالیسم انگلستان ، سرکوب وحشیانه و جنون آمیز هر نوع مقاومت ضد حکومتی از جمله به مسلسل بستن مسجد نشینان ، سلب آزادیهای ابتدائی از مردم در پوشیدن لباس ، کشف حجاب زنان توسط پلیس برای تکمیل " ترقیات " ، احداث راه آهن استراتژیک برای انگلیسها - بر اساس استراتژی محاصره شوروی به خرج فقیرترین قشرهای مردم - اینست گوشه‌ای از کارنامه رضاخان سواد گوهی فرمانده قزاقان مسلسل انداز قشون اعزامی محمدعلیشاه در محاصره تبریز که به تخت نشست . اما در بخش فرهنگ و آموزش تحولات مهمی روی داد . ابتدا امپریالیست فرهنگ ضد فئودال - ضد استعماری که در کانونهای د مکرانیک ، از جمله احزاب وانجمنها و مطبوعات و دبستانهای بنیاد یافته از جانب آزادیخواهان ، رشد اولیه خود را آغاز کرده بود ، از بین و بن بر انداخته شود و فرهنگ فئودال - استعماری بر پایه سلب شخصیت از توده های زحمتکش و آزادیخواه و سلب شخصیت از فرهنگهای ملی بزور سرنیزه انتشار یابد . خصوصیات فرهنگ این عصر از این قرار است :

الف - این رژیم اساسا فاقد خصلت ضد فئودالی بود . در این عصر ند تنها مبارزه سیاسی - اقتصادی یا فرهنگی بر ضد بهره کشی فئودال صورت نگرفت ، بلکه

خوب بنیان گذارش بیش از ده هزار ده را باتدبیرهای گوناگون به ملکیت خود در آورد. در این میان بعضی از فتودالها مورد خشم و غضب قرار میگرفتند و از میان برداشته میشدند. بعضی دیگر را پادشاه بچاکری خود می پذیرفت و بعضی دیگر در منطقه ویژه خود آنچنان قدرتی داشتند که حکومت صلاح خود را در سازش با آنها میدید. در مدارس اصول پادشاهی اطاعت و انقیاد و سایر اصول تعلیم و تربیت فتودالی حاکم بود. آموزشهای فتودالی ادبیات کهن از منابع عمده ئی بود که وزارت فرهنگ از آن تغذیه میکرد.

ب- امپریالیسم انگلستان برای گسترش و تحکیم قدرت اقتصادی خود در ایران و در راس همه برای تحکیم تسلط خود بر نفت و ایجاد تسهیلات برای توزیع مواد نفتی و نیز برای گسترش بازرگانی خود بطور کلی نیازمند آن بود که سرمایه گزاریهای توسط دولت (در احداث راهها و ایجاد بعضی از صنایع) و سرمایه گزاریهای دیگری توسط تجار که مستقیماً ر خدمت صدور فرآورده های خام و عرضه فرآورده های صنعتی امپریالیستی بازار ایران بود، صورت گیرد. این سرمایه گذار-یها که بایجاد و رشد سرمایه گذاری بوروکراتیک و گسترش دستگاه اداری-نظامی و پیدایش سرمایه داری وابسته منجر میشد تحصیلکردگان متوسط و عالی در خور چنین دستگاهی را طلب میکرد. بنابراین لازم بود که مراکزی از قبیل دانشگاه افسری و سایر آموزشگاههای نیروی نظامی و دانشگاه تهران و هنرستانها و دانشسراها و غیره جهت تربیت افراد مورد نیاز ایجاد شود.

ج- اما حکومت دیکتاتوری نیمه فتودالی چگونه توانست مقاومت توده های خرده بورژوازی شهر را با آن همه سنن انقلابی که داشتند بنفع سرمایه داری بوروکراتیک و بازرگانی امپریالیست در هم شکند و کشور را بنحو سازمان یافته ای به شکارگاه امن امپریالیسم گرگ صفت انگلستان تبدیل کند. گفتیم که این کار چندان سخت نبود. زیرا وحدت و رهبری سیاسی در کار نبود و خرده بورژوازی آن عصر را با آن خصوصیتی که بر شعردیم بسادگی میشد پراکنده ساخت و از قدرت انداخت. البته هرچند رهبران سیاسی در کار نبودند، اما هنوز روحانیون وجود داشتند که مردم از آنها حرف میشنیدند. بخشی از اینان که وابسته به بورژوازی متوسط و

بزرگ بودند سیاست "مدارا و تحمل" را تبلیغ میکردند و بخشی دیگر از اینان که بی تدبیری شان کمتر از صداقتشان نبود بهترین وسیله ای بودند که حکومت بوسیله آن توانست خرد بورژوازی را از نظر سیاسی خلع سلاح کند. در اثر نبود رهبری سیاسی مردم بمساجد رو کردند و این صداقت مدان بی تدبیر که خود را در نقش ناطقین عصر مشروطیت میدیدند - غافل از اینکه در آن عصر مسجد و مذهب برای رهبری سیاسی وسیله ای بیش نبود - مردم را بسمت شعارهای مقاومت منفی سوق دادند. شعارهایی از نوع تحریم خدمت دولتی، تحریم سجل احوال و غیره که اگر از جانب سازمانهای سیاسی توده ای بعنوان شعارهای تاکتیکی و بعنوان جزئی حساب شده می از یک مبارزه اصولی پیش کشیده میشدند، شاید میتوانستند مفید باشند. اما روحانیون وقت از این شعارها یک دگم مذهبی ساختند و بدین وسیله شعاری که در شرایط خاص و محدودی میتوانست ترقی باشد بزودی بشعاری توخالی و بی مصرف و متروک تبدیل گردید.

د - باین ترتیب روحانیت، این آخرین و قراضه ترین سنگر، با شیوه های پیوسیده و امکانات محدود و صدای پیر و نارسایش در برابر دستگاه حکومتی مجهز بوسایل مدرن جنگ، کشوراری، آموزش و تبلیغ، دستگاهی که شوینیسف فارس و نژاد پرستی آریائی را در برابر اسلامیت خرد بورژوازی قرار میداد و میراث داریوش و کوروش و زرتشت و فردوسی منبع زوال ناپذیر ارگانهای تبلیغاتی بود بانسزا و کوشه نشینی تن در داد. حکومت برای شکستن آخرین نشانه های مقاومت شهریان و بسیج نسل های آینده در جهت منافع امپریالیسم، تدابیر کینه توزانه مختلفی از قبیل اجبار مردم به پوشیدن لباس متحد الشکل و ممنوع کردن تمام لباسهای محلی، ممنوعیت استفاده روحانیون از پوشش سنتی، ممنوعیت برگزاری مجالس مذهبی و مراسم ماه محرم، ممنوعیت کامل استعمال زبانها و لهجه های ملی را بکار بست. این برنامه ها اول بشکل زمزمه در ارگانهای تبلیغاتی ظاهر میشد و قوت میگرفت و بعد بشکل دستورهای اداری شرف صدور می یافت و سپس بکمرک باتون و چوب و فلک، حبس و زجر و تبعید به مرحله عمل در میآمد و با آتشش نطقهای فاشیستی پشتیبانی میشد. در نظر حکومت با سرکوب وحشیانه و کینه

توزانه زبانهای ملی (از جمله زبان آذری که بهترین زبان ملی ایران بعد از فارسی بود و با مردم آذربایجان که سنن انقلابی و رخشانی داشتند و مورد کینه شدیید — ارتجاع بودند همبستگی داشت) آخرین ریشه های غرور و مقاومت مردم استانهای کشور درهم میشکست و آنان ببردگانی آرام، مطیع و تحقیر شده و شخصیت باختنه تبدیل میشدند و آنوقت شلاق دیکتاتوری ضد خلقی و ضد ملی و فتووال — استعماری، شلاق حاکی که میخواهد مجد و عظمت اشرافی میهن آریائی و کورش را تجدید کند برای این مشت بردگان قابل تحمل خواهد بود.

۷- "معجز"

اوجگیری جنبشهای انقلابی در دوران جنگ جهانی امپریالیستی و رشد نویسن نهضت د مکرانیک ایران — هرچند کم وسعت و بریده بریده و معیوب — پس از رکود این جنبشهای پر جوش و خروش، انعکاس خود را بشکل دگرگونیهای آرام در زمینه های مختلف و بشکل های مختلف باز یافت. در این عصر از یکسو شاعری چون پروین اعتصامی در محیط فرهنگی تهران پرورش می یابد و از سوی دیگر مارکسیست بی باکی چون تقی ارانی گروهی از ترقی خواهان را در خود جمع میکند و به آموزش منظم آنان می پردازد. نیمایوشیج هم بعنوان پیشاهنگ در بیان شعری در همین دوره آغاز فعالیت ادبی میکند.

و اما میرزا علی معجز شبستری شاعر آذری نویسن : او زندگی ادبی خود را در قصبه شبستر در شرایطی که از یکسو جنگ جهانی و بسته شدن راههای بازرگانی لطمه های شدیدی بر زندگی شهریان و روستائیان حومه شهرها که وابستگی های کوناگون با اقتصاد بورژوازی داشتند وارد آورده بود و از سوی دیگر کم کم همیسن روستائیان در جریان جنبشهای جهانی قرار میگرفتند و آگاهی طبقاتی کسب میکردند، آغاز نمود. معجز همچون یک روستائی آگاه تمام زندگی و توانائیش را بکار برد تا آنچه را که از ستم توانگران دریافته بود بروستائیان بفهماند. او بود که، ملایان متعصب و مرتجع، نهاد های مذهبی و سرانجام خدا را آماج بیرحمترین

و طنزآمیزترین و افشاگرانه‌ترین حمله‌هایی ساخت که تاکنون در ایران صورت گرفته است، بهمان گونه که فتودالها، محترکان، چاکران دربار قاجار و امپریالیستها را نیز بیرحمانه افشاء مینمود. در برابر پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر نیز شور و شوق فراوان ابراز نمود. او تا سال ۱۳۱۳ ش. زیست و نوشت.

معجز آذری نویسنده است، اما این ناشی از گرایش ملی نیست، بلکه ناشی از گرایش توده‌ای است. اگر آذری نمی‌نوشت مردم ساده سخن او رانمی‌فهمیدند و پیداست که او برای مردمی مینوشت که در میانشان زندگی میکرد. شعر معجز بسیار ساده و توده‌ای و هنرمندانه و برنده است. او در دوران دیکتاتوری بیست ساله هرچند شعرهایی در باره زندگی سخت مردم و فشار ضد خلقی دستگاه‌های دولتی نوشته و دیکتاتور را چند جابطنز مورد حمله قرار داد، اما درگیری کاملش با نیروهای استثمارگر محلی و روحانیت حامی آنان - در شرایطی که مراجع تقلید در شهرها با حکومت مخالفت می‌ورزیدند و هر نوع همکاری را با آن تحریم میکردند - او را از یک موضع‌گیری قاطع ضد رژیم باز میدارد. در جامعه دهقانی آن عصر که معجز زندگی میکرد فتودالها و خرده مالکان و محترکان نیروی استثمارگر عمده را تشکیل میدادند. خرده مالکان و محترکان هرچند بظاهر در وضعی شبیه بورژوازی ملی تجارت پیشه (و تا حدی خرده بورژوازی شهری) بودند، اما موقعیت طبقاتی‌شان با آنان یکسان نبود. تضاد میان حاجی‌ها و شیخ‌های رباخوار و محترکه با توده‌های دهقانان خیلی نیرومندتر بود تا تضادشان با فتودال‌یسم و حکومت. بنابراین بیداری دهقانان نیز نبود اینان نبود. (حال آنکه تضاد میان خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی از یک سو و فتودال‌یسم و رژیم فتودال - استعماری از سوی دیگر حاد و متعارض بود و همین امر آنان را به آزاد یخواهی سوق داد.) ملایان ده که خود اغلب از محترکان بودند - برخلاف روحانیون شهری وابسته به خرده بورژوازی - نه تنها هیچ گرایشی به اندیشه‌های آزاد یخواهانه و ضد حکومتی نداشتند، بلکه چنین گرایش‌هایی را باجماع و تکفیر سرکوب میکردند. معجز مبارزه بر ضد مذہب (بشیوه خاص خود و نه از موضع دقیق و آشکار ماتریالیستی) را از مبارزه طبقاتی جدا نکرد. برعکس آنرا بصورت

بخشی از مبارزه بر ضد حامیان مذهب، یعنی شاهان قاجار و فتوادها، متنفذان محلی و محتکران قرار داد.

اما بعد از بخت نخستن میلیناریسم فتوادال - استعماری که میخواست تمام نیروهای استثمارگر را در خود گرد آورد و تابع خود کند، معجز مبارزه قاطعانه با فشار روزافزون آن برخاست. در واقع از شناخت ماهیت رژیم ضد انقلابی رضاشاه عاجز ماند. بعد ها هم باز بطور عمده علیه استثمارگران محلی سمت گیری میکند. نه تنها در عصر معجز، حتی امروز هم انسان وقتی با فضای فکری يك منطقه روستائی عقب مانده آشنا میشود احساس میکند که روحیه تسلیم و رضای دهقانان و جهل و نا آگاهی عمیق آنان بزرگترین مانع هرگونه تحرکشان بر ضد استثمارگران است و مذهب همواره بر حفظ این جهل میکوشد. در عصر معجز این فتوادها و محتکران بودند که دهقانان را استثمار میکردند و با افیون مذهب رام و آرامشان نگاه میداشتند. معجز نه تنها نمایندۀ صادق دهقانان محروم و ستمدیده بود، بلکه خود يك روستائی بود و در روستا زندگی میکرد. ما او را سرزنش نمیکیم که چرا لبه تیز مبارزه اش را متوجه استثمارگران محلی نموده است. اگر او مسائل محلی را کنار میگذاشت و صرفا از امپریالیسم و واقعیت رژیم دست نشانده آن صحبت میکرد شعر او هیچ فایده ای برای دهقانان نمیتوانست داشته باشد. اما اگر واقعا درست است که در سالهاییکه معجز شاهد سلطنت رضاشاه بود، رژیم حاکم هر روز بیشتر از روز پیش تمام نیروهای استثمارگر را تحت سلطه، حمایت و تابعیت خود در می آورد، در این صورت وظیفه نویسندۀ یکه دفاع از منافع دهقانان را بعهده داشت این بود که با روشن ساختن همه جانبه استثمار محلی آنان را هر روز بیشتر از روز پیش در جریان رابطه این استثمار و رژیم دیکتاتوری حامی استثمار قرار دهد.

ضعف معجز درست در همین جاست. اما این ضعف را باید در رابطه با نمایندگان مفلوک بورژوازی ملی در آنزمان، یعنی روحانیت متحجر و بی تدبیر بررسی کرد. در شرایطی که ملایان با تحریم مدارس دخترانه بخيال خود از زندگی و آیدئولوژی بورژوازی ملی در قبال رژیم پاسداری میکردند، معجز نیز خود را با

بنیان‌گذاری دبستان دخترانه در شبستر دل خوش میکرد. او که سالها از نسا آگاهی و خرفتی بی‌حد و حصر زنان نالیده بود با کوشش فراوانی باین پیروزی جزئی و کم‌اهمیت بر ارتجاع محلی توفیق یافت. شاید او نمی‌فهمید که دبستان دخترانه رضاشاهی فرهنگ اسارت‌آور جدیدی را که بسیار محیلانه است و به منجوق‌های نو و معاصر آراسته شده جایگزین مذهب خواهد نمود. و تاثیر مثبت آن، یعنی باسواد کردن مشت‌اندکی از فرزندان یک ده، از صدها و هزارها ده مملکت آنقدر ناچیز و کم‌ارزش است که اصلاً بحساب نمی‌آید. با تمام اینها در میان انبوه شاعران پنجاه سال اخیر، در میان انبوه نمایندگان خرده بورژوازی چپ اوچپ‌هرمای است بسیار صمیمی و بسیار با ارزش. شعر او نفوذ عمیقی در توده‌های شهری و روستائی داشته است. نه تنها خلق از او آموخت، ما نیز میتوانیم از او بیاموزیم. بیهوده نیست که بسیاری از مردم دانا شعر او را از حفظ میخوانند و دیوانش در سالهای اخیر بارها مخفیانه چاپ شده است.

۸- جنبش دموکراتیک سالهای

۱۳۲۴-۲۵

ورود ارتش انگلیس و ارتش سرخ شوروی به ایران دیکتاتوری رضاشاه را درهم شکست. در آنزمان رابطه فتودالیسم با دهقانان و سرمایه داری وابسته با پرولتاریا و خرده بورژوازی و رژیم فتودال - استعماری با خلقهای سراسر ایران تضادهای اصلی جامعه ما را تشکیل میداد و پدید است که تضاد رژیم میلیتاریستی با مردم در رأس همه قرار داشت. در ایران بجز مشتکی از بورژواهای نوکیسه‌گرگ صفت و گروهی از نوکر صفات کسی طرفدار فاشیستها نبود. بنابراین پیروزی جبهه ضد فاشیسم برای مردم ما مسرت‌بخش بود. اما پیروزی ارتش سرخ کارگری مفهوم عمیقتری داشت. پرولتاریای آگاه و خلق زحمتکش این پیروزی را از آن خود میدانستند. این بود که ورود ارتش سرخ به آذربایجان پرولتاریای تازه پای این سرزمین را نیرو و شور و شوق پایان‌ناپذیر بخشید و بورژوازی بزرگ وابسته به

انگلیس و آلمان را دچار وحشت و سراسیمگی دیوانه واری کرد و این بمعنی تشدید تضاد بورژوازی با پرولتاریا بود. دهقانان هم نیرو گرفتند و در مبارزه با فئودالها جرات و جسارت بیشتری یافتند. چون ارگان رژیم پوشالی - که در عرض بیست سال ژاندارمهای خود را کهو بیش جانشین چماق داران و میرغضبهای اربابان فئودال کرده بود - دچار تزلزل و آشفتگی بی سابقهای شد، تحصیلکردگان نیز - که طبق معمول خواستگاه طبقاتیشان بورژوائی و خرده بورژوائی بود - به تسکین افتادند. روزنامه ها و حزب ها، جمعیتها و کانونها بزودی راه افتادند و چون منافعی در کار نبود یکسر صحنه را اشغال کردند و قیل و قال خرده بورژوائی بسراه انداختند. در عصر انقلاب مشروطیت بر خلاف عصر حزب توده و فرقه مکررات لازمه مشروطه خواهی فداکاری و صداقت انقلابی بود. زیرا جنبش در زیر بسرق دهنده خونریز ارتجاع صورت می گرفت، پیروزی دور می نمود و به فداکاریهای فراوان نیاز داشت. عمل انقلابی طولانی - ولو بیشکل - فقط انقلابیون صادق و از خود گذشته را میتواند جلب کند. کسانی را که حداقل قبول داشتند مقام وزارت، کرسی پارلمان، هواری معتد و تاجهای گل در دوقدمیشان نیست، بلکه در واقع شعبه میرغضب حاج شجاع الدوله و طناب دار قزاقهای نیکلای در پشت دیوار انتظارشان را میکشد. مگس و پروانه هر دو حشره اند و هر دو بالدار، مگس گرد شیرینی جمع میشود و پروانه گرد شمع. مگس شکمش را گنده میکند، پروانه خاکستر میشود. فرصت طلبان و دغل بازان که در نخستین سالهای بعد از شهریور بسوی اشغال مقامات و کسب قدرت در سازمانهای چپ گرد آمدند، بیشک پروانه نبودند. هنگامی که دیکتاتوری بیست ساله درهم شکست، آذربایجان بیست سال بهره کنی استعماری و ستم ملی و فرهنگ رژیم تهران را تحمل کرده بودند. اما کاملاً ساده است که بفهمیم در آنزمان دیگر تضاد اصلی در این سرزمین رابطه فئودالیستها با دهقانان و بورژوازی بزرگ با پرولتاریا و زحمتکشان شهری بود و نه تضاد بین مردم و حکومت از رفق افتاده تهران که در منجلاب کشمکشهای داخلی خفه میشد و در منطقه تحت اشغال ارتش سرخ عملاً قدرتی نداشت. یک رهبری سیاسی و مکرراتیک و انقلابی در آن عصر تحت چه شعاری می بایست مردم این سرزمین را متحد کند؟

پیداست که این شعارهای بایست شعارهای طبقاتی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی و دموکراتیک باشد. این رهبری می بایست بر علیه سیاست تفرقه گرائی رضا شاه قاطعانه مبارزه نموده و خلقهای سراسر ایران را گرد خود جمع کند. اما فرقه "دمکرات" چه کرد؟ با جدا کردن سرنوشت آذربایجان از ایران - هرچند در حرف ادعایشان غیر از این بود - و طرح شعارهای ابلهانه ای که برای حل اساسی ترین مسائل بهیچوجه کافی نبود، از قبیل: "زبان برای ما مساله حیاتی و معانی است"، شعارهایی که فقط از دهان خرده بورژوازی ناسیونالیست ولایتی و از دهان بورژوا زاده های مقام پرست می توانست درآید، با طرد مبارزه طبقاتی و پیش کشیدن یک برنامه اصلاح طلبانه بی محتوی، پرولتاریا و دهقانان نوخیز بی تجربه و ساده دل را بسوی پرتگاه وحشتناکی رهبری کرد. کارگردانان فرقه دمکرات مگس وارگرد شیرینی تسلط ارتش سرخ سوسیالیستی حلقه زدند و نه پروانهوار گرد آتش انقلابی نود ه ها. آنان بدون مبارزه با دشمنان خلق، یعنی فئودالیسم و بورژوازی وابسته و حکومت دست نشاندۀ امپریالیستها و نابود ساختن آنان، حکومت دمکراتیک را اعلام کردند و پس از یکسال بدون مقاومت، خلق را در برابر دشخیم ارتجاع تنها گذاشته و بآنسوی مرزها عقب نشستند. ادبیاتی که در ارگانهای مطبوعاتی "دمکراتها" تبلیغ میشد و امروز برخی از خرده بورژواهای روشنفکر آذربایجانی در محفلهای دوستانه شان آنرا همچنان مشروب عاطفی قاچاق مخفیانه سرمیکشند، نمودار کاملی از فرقه روشنفکران تشکیل دهنده فرقه دمکرات است.

در واقع از سال ۱۳۲۰ که قدرت سانسور در هم شکست و دستداران شعر آذربایجان امکان یافتند اشعاری در باره سرزمین مادری و زبان ملی در مطبوعات جداگانه منتشر کنند. در بعضی از این شعرها آگاهی و هوشیاری طبقاتی آشکارا مشاهده میشود و بعضی دیگر صرفاً میهن را، میهن مجرد و زبان مادری را کسه سالها سکوت را تحمل کرده بود می ستودند. فرقه بر اساس طرز تفکر اخیر ساخته شده بود و آشکارا مبارزه طبقاتی را نفی کرده و بر علیه آن برمیخاست. بنابراین عملاً آثاری مطبوعات فرقه را اشغال کردند که صرفاً "روح ملیت" و "میهن پرستی" آذربایجانی در آنها متجلی بود. آثاریکه موقعیت ممتاز و افتخار آمیز آذربایجان

و آذربایجانی را تبلیغ میکرد. فریدون ابراهیمی مکررات "چپ"، پا را فراتر نهاد و در مقاله خود تحت عنوان "از تاریخ قدیم آذربایجان" ثابت کرد که اساسا تمدن مادها از پارسهاغنی تر بوده است. بدین ترتیب ملیت به شعار اساسی و مراسمی تبدیل شد. وقتی "آذربایجانی" همچنین ملیت خاصی مشاهده میشود که گوئی سر نوشتش از سایر ایرانیان جداست و مشکش باید در غیاب آنان وجد از آنان بدست فرقه "پرافتخار" حل شود، میتوان تبلیغ این جهان بینی را بعنوان شکاف در میان خلق - که سرانجام بسود بورژوازی وابسته و ارتجاع تمام میشود و شش - و خرابکاری در جنبش مکرراتیک محکوم و طرد کرد. همینجا باید علاوه کنیم که هدف نهائی فرقه به هیچوجه "آزاد کردن سراسر ایران" نمیتوانست باشد (هرچند بعضا چنین ادعا شده است). این خارج از ظرفیت آنان بود. هدف فرقه - که خود بنام آذربایجان بود، نه ایران - نابود کردن دشمنان خلق ایران نبود. تکیه زدن بر حکومت استان معینی بود و چشم امیدش تنها بر حکومت سرخ ارتش سوسیالیستی شوروی بود و نه بر خلق ایران. فرقه با آن ساختمان سیاسیش فقط یک نظم بورکراتیک را که اشغال کرده و باو تحویل میداد میتواندست برقرار کند و نه چیز دیگر را.

اما برای تحکیم این نظام میبایست احساسات ملی مردم تقویت می یافت و بسوی فرقه بحرکت در می آمد. بخش مهمی از این وظیفه بعهدہ ادبیات بود. در تبریز انجمنی از شاعران که چنین اندیشه و بیانی داشتند تشکیل شد و بنحو سازمان یافته ای به تبلیغ ناسیونالیستی آذربایجانی پرداختند. ملاک عضویت در این انجمن تنها داشتن همین روحیه بوده است. سایر خصوصیات افراد مورد نظر نبود. بنابراین مثنی مقام پرست سبک مغز و نان بنخ روز خور در کنار یکی دوتن از جوانان دوست دار فرهنگ ملی در این انجمن ردیف شدند.

۹- پس از شکست مکرراتها

پس از آنکه کارگردانان فرقه بسلامت از مرز جلفا گذشتند و ارتجاع انتقامجو از

کشتار عمومی و علنی کارگران و دهقانان خسته شد و ارتش شاهنشاهی فاتحانه در شهرهای آذربایجان رژه رفت ، ارتجاع خود را نیرومندتر از پیش و خلق ضعیف ، خود را ناتوان یافت . نه رهبرای سیاسی در کار بود و نه کسی در صدر آمد که علل شکست را برای مردم توضیح دهد و مسئولان را معرفی کند . حزب ت . ا . (توده ایران) که تشکیلات خود را در آذربایجان منحل و افراد خود را در بست در اختیار آنها گذاشته بود (و تا سال ۱۳۳۰ در این استان فعالیت نداشت) بدو توجه به لطمه سنگینی که شکست آذربایجان برایش بیار آورده بود و بدو این که در صدر علت جوئی و توضیح این حوادث برآید ، براه خود ادامه داد . تا سال ۱۳۳۰ حزب از دایر کردن اینگونه تشکیلات در آذربایجان خودداری کرد . حال آنکه فرقه عملا از دادن تشکیلات و شبکه مجدداً در آذربایجان خودداری کرد و کاملاً از هم پاشیده شده بود . در سالهای ۳۰-۱۳۲۹ محفلهای آموزشی ترکیب یافته از بازماندگان سازمانهای فرقه در تبریز رشد یافتند و با حزب توده تماسهایی برقرار کردند . این تماسها سرانجام به سازماندهی حزبی در این استان منجر شد . باین ترتیب بخش کوچکی از روشنفکران فرقه که موقعیت حساس در حکومت آذربایجان نداشتند و از تعرض ارتجاع مصون مانده و میل به فعالیت سیاسی داشتند و لایت گرایی را بعنوان هزار و یکمین دلیل خرده بورژوازی وارد بسط حزب توده نمودند . این تعایل بعدها چنانچه خواهیم دید ، امکان رشد یافت . در همین سالها (۱۳۳۳) بود که شهریار منظومه حیدربابا را به چاپ رساند . رمانتیسیم حیدربابا دارای جنبه های گذشته گرایی ، روستاگرایی ، ولایت پرستی و تعالیات صوفیانه و مذهبی است . با تمام اینها شعر شهریار بخاطر سادگی و صمیمیت و بیان زیبا و خیال انگیزش همچون باران کویر توسط خرده بورژوازی خیال پرست جذب شد . شاید بتوان گفت که بعد از معجز هیچ شاعری با صمیمیت و به زبان خودشان با مردم اینگونه سخن نگفته است (البته در اینجا سخن از طرز بیان صمیمانه است و گر نه معجز و شهریار به وجهانبینی مختلف وابسته اند . هر چند از نظر بیان شهریار خیلی حقیر و ناچیز است) . نان برنج روز خورها و گنده گوهایی " انجمن شاعران " هرگز نتوانسته بودند اینچنین بین مردم نفوذ

کنند . ضمناً باید دانست این شعر در مدتی بیش از ده سال تنها اثر ادبی آذری بوده است که بطرز آشکار در اختیار خوانندگان قرار داشت . از میان اعضای " انجمن شاعران " گروهی (همچون علی توده ، یلاش آذراوقلو ، مدیله گلگون) در آذر ماه ۱۳۲۵ از ارس گزشتند و حالا برای خود جاه و مقامی دارند و برای هبیر بیت اشعار تو خالی شان کلی پول میگیرند . گروهی دیگر در اینطرف مانند و بسه لقه نانی به نرخ روز بر سر سفره ارتجاع دست یافتند (مثل میرمهدی اعتماد تصنیف سرای رادیو ایران که تصنیفهای ترکی می سازد) ، یا دنبال کسب و کار خود رفتند (مثل صحاف که دنبال صحافیش رفت) . در سالهای بعد از ۲۸ مرداد فشار و تحقیر ملی شدید تر شد . در بازداشتگاهها و زندانهای سیاسی زحمتکشان آذربایجان بیشتر مورد آزار و شکنجه قرار میگرفتند زیرا کینه ارتجاع نسبت به آنان بیشتر و ریشه دارتر بود . علاوه بر این کارگران و کاسب کاران آذربایجانی که به نحو روز افزونی دنبال لقه نان به تهران مهاجرت میکردند ، محرومیت و فشار فراوانی را تحمل میکردند . در آن سالها تحقیر ملی شدید تر از امروز بود . در واقع ارتجاع ایران در فاصله شکست جنبش آذربایجان تا ظهور روزیونیسم خروش جغی و تاثیر قطعی آن بر سیاست خارجی آذربایجان شوروی ، آذربایجان را بعنوان سرزمینی که بالاخره از دست خواهد داد (و در ازاء حفظ نیمی از ایران قطعاً حاضر بود نیمی دیگر را از دست بدهد) سرزمینی که برای مدت محدودی در اختیارش گذاشته شده تا با تمام قوا آخرین رمقش را بکشد ، بدون اینکه دینساری برایش خرج کند مینگریست . این امر ارتجاع و جنبش ایران را در اعمال فشار بر توده های آذربایجانی چه در خود آذربایجان و چه در مهاجرت جری تر میساخت . فحشهایی از قبیل غلام یحیی تخم روسی و غیره که فراوان بکار میرود نفرت و وحشتزدگی عمیق او را از سنن انقلابی مردم آذربایجان و گرایش آنان به رژیم شوروی بخوبی نشان میداد . مجموعه این عوامل از یکسو برخوردهای نوکیمنه آذربایجانی مقیم تهران و عناصر بی شخصیت را واداشت که بسرعت کینه خصوصیات آذربایجانی را از خود دور کنند ، و از سوی دیگر اشکالی از مقاومت را برانگیخت . مقاومت کارگران اغلب بصورت ایستادگی و دفاع از خود در برابر تاثیر شخصیت کش و خرد کننده

توهین و تحقیر ملی (ترك خن) بوده است که از جانب کارفرمایان و دنباله روان بی شخصیت آنان اعمال میشد. این مقاومتها اغلب بعد از خلع پلیس و گنگ خوردن بیشتر در کلانتری می انجامید.

شکل دیگر مقاومت گسترش موج تازه‌ای از گرایش ملی است. بارزترین جلوه این گرایش را که هرگز عمق و گسترش نیافت در شعر علی تبریزی میتوان یافت. این شخص تا این اواخر در پیاده روی خیابان خیام مقابل پارک شهر بساط کتابفروشی داشت. او که پیش از ۲۸ مرداد هنگام فعالیت در حزب توده نیز نسبت بمساله ملی حساسیت داشته است در سالهای بعد با مشاهده تحقیری که کارگران آذربایجانی تحمل میکردند شدت از احساسات ملی آکنده شد. او با دفاع از همشهریهای ساده بی دست و پا و مرعوب شده‌اش توانست دوستان و همفکرانی از میان کارگران پیدا کند. تبریزی برای گسترش اندیشه خود به ادبیات و شعر رو کرد. او کتابهای منتشر کرد. این کتابچه از یکسو فریاد ستم طبقاتی و خرافات و نهادهای مذهبی است و از سوی دیگر علیه ستم ملی منتهی از دیدگاه پان ترکبست است. این کتابچه در عین حال نشان میدهد که شاعر فقط اندک مایه‌ای از دانش اجتماعی و ادبی دارد و در عوض در خود پسندی و قضاوت از روی احساسات پرمایه است. مثلاً در یکی از شعرها ضمن ستایش از گورگی خود را با او مقایسه میکند. یا در شعر دیگری کسانی را که میخواهند خصوصیات آذربایجانی خود را ترك کنند با کلمات رکیک مورد حمله قرار میدهد. بعدها تبریزی بطور کامل بموضع پان ترکبستهای افراطی سقوط کرد و با مارکسیست‌ها و آذربایجان‌گرایان بمبارزه برخاسته، اتحاد تمام ترکهای ایران را شعار خود قرار داد. اما این اشعار بیروح و عمیقاً ضد انقلابی با هیچگونه استقبالی جز در نرسد معدودی سبک مغز که تحت تاثیر تبریزی بود در ویرو نشد. خصوصیت آشکار ضد انقلابی این اشعار در آنست که توده‌های ترك زبان سرتاسر ایران را از مبارزه با دشمنان طبقاتی منصرف کرده به اتحاد با مرتجعین و سرمایه‌داران همشهری فرا میخواند. تبریزی بعنوان پان ترکبست افراطی عقیده دارد تاریخ ایران مبارزه نژاد ترك با نژاد پارسی است. ترکها از چند هزار سال پیش از آمدن آریائی‌ها در ایران

بوده و همواره نیروی برتر را تشکیل میدادند. هیچند پارسها از زمان کورش حکومت را از مادها گرفتند و تا پیدایش اسلام آنها نگاهداشتند، اما می بینیم که از قرن چهارم هجری بعد متناوباً سلسله های نژاد ترک بحکومت ایران رسیده اند. و این بدان معنا است که نژاد ترک قوی تر و شایسته تر بوده است. نشستن پهلوی ها بجای قاجار - که مظهر نیرو و اصالت نژاد ترک بوده است - در واقع بمعنی غصب حکومت توسط فارس است. آنان پس از روی کار آمدن، مبارزه تاریخی میان فارس و ترک را شدت داد هاند. و به نایبوی همه جانبه و قطعی موجودیت ملی و فرهنگی ترکها کوشید هاند. پس وظیفه ما اینست که تمام ترک زبانان، خواه آذربایجانی خواه غیر آذربایجانی را گرد پرچم ناسیونالیسم فراخوانیم. نخست باید ستم ملی را از میان برداشت فقط آنگاه میتوان بمسأله طبقاتی پرداخت. برای ما مسأله حقوق ملی مسأله مرگ و زندگی است و راه رسیدن بآن شرکت درسازمانهای سیاسی "فارسها" که مبارزه طبقاتی را شعار خود قرار داده اند (مثل حزب توده) نیست بلکه اتحاد تمام ترکها قطع نظر از طبقه و شهر و دیارشان می باشد. حتی سرمایه دار "ترک" هم هر قدر استثمارگر باشد باز از سرمایه دار فارس بهتر است. چون هر چه باشد او ملی است و میتوان با او کنار آمد. شت ناچیزی هواداران تبریزی و بعضی عناصر دیگر پراکنده ایرانی که دارای اندیشه نژاد پرستانه ترک گرائی هستند، خصلت ضد حکومتی ندارند. آنان از اشعار سیاسی و طبقاتی گریزانند، زیرا میترسند به تحقق ایده شان در شرایط حاضر لطمه بخورد. سعی آنها در این است که با اعمال فشارهای اخلاقی رژیم را به انعطاف وادارند و حقوق ملی خویش را از او گدائی کنند. بنابراین اگر رژیم تعلیم و تربیت نیمه استعماری کنونی را در استانها، شهرستانها و بخشهای آذری زبان بزیان آذری برگرداند و اجازه انتشار چند روزنامه و مجله آذری هم سطح اطلاعات و اطلاعات هفتگی را صادر کند لابد خواسته های آنان جامه عمل می پوشد. بحث از پان ترکسیم تنها بدین سبب در این مقاله بیان آمد که خوانندگان با این جریان فکری نیز آشنا شوند و گر نه این اندیشه نژاد پرستانه همواره در ایران شکست خورده و امروز با تمام کوششی که از جانب محافظ کله خره های د لار پرورده آنکارا و استانبول

بعمل می آید تنها مشت ناچیزی از بچه بورژواهای ایرانی در حال تحصیل در ترکیه و معدودی را نیز در ایران، آنهم برای مدتی کوتاه میتواند بخود جلب کند. (در ترکیه دانشجویان آذربایجانی ما در محیطی قرار میگیرند که برخلاف ایران نه تنها ملیت و زبان آذری مورد تحقیر و فشار نیست، بلکه به ملاحظات پان ترکیمستی شدید، مورد حمایت هم قرار میگیرند.)

شخصیت دیگری که در اینجا باید معرفی شود حبیب ساهر است. او در زمان حکومت مکرانهایک معلم جوان، تحصیل کرده ترکیه با احساسات رمانتیک بود که بسبب علاقه اش بزبان و ادبیات ترک به "انجمن شاعران" گشاده شد و بعضی از آثار وی - که از حیث اسلوب و فن کاملاً برجسته است - در مطبوعات آذربایجان منتشر شد. پس از سقوط جنبش، ساهر را بجرم فعالیت ادبی به اردبیل تبعید کردند. رمانتیسیم لامارتینی او در این شرایط به غم اندوه و حسرت بسی پایان آغشته شد.

"خطه ئی که بصد رنج شکوفان گشته بود / بیک شب چه زود افسرد و زرد شد
"خدا یابه چهره آنان که ترک دیار کردند / هرگز در جهان خنده نقش خواهد بست؟"

ساهر در تبعید تازه با بخشی از مسائل عینی جامعه، با رنجهای دهقانان و ستم آریایان آشنا شد و یک سلسله از آثارش را باین مسائل اختصاص داد. اما در همین دوره، بویژه پس از آنکه زندگی در تهران را انتخاب میکند به ستایش از گذشته گرایش پیدا میکند. اشعار این دوره اش از حسرت گذشته هائی از دست رفته مالا مال است. گذشته بیدغدغه ای که در آن "مردمان خوشبخت" در خانه هائی با ارمی های رنگارنگ و درهای چوب کردوی کنده کاری شده و تاقهای آویخته شده بر فراز حوض مرمر زندگی میکردند. گذشته ای که هنوز اصالت قاچاری بهم نخورده بود (که لابد پیش از انقلاب مشروطه، پیش از سقوط رضاشاه را شامل میشود). ساهر تصویری را که از گذشته در ذهن خود ساخته است بازنگری خشن و بیرحم معاصر - بویژه زندگی معاصر تهران - مقایسه میکند و این زندگی را بیاد ناسزا میگیرد. از دربربهای مردم و از غم غربت می نالد. آه و افسوس میخورد از اینکه

چرا جامعه " اصل " گذشته از هم پاشید و دخترگان فرش‌باف کرمانی و روستایان مغرور آذربایجانی که زندگی " سالم و دست نخوردنی داشتند " آمدند پشت دیوارهای پارک شهر تهران بلیط میفروشنند و آب حوض میکشند . بدین ترتیب ساهر کم‌کم از توصیف دنیای ایده‌ها به توصیف جهان عینی کشانده میشود ، هر چند در توضیح و تحلیل آن تقریباً لنگ است . با اینکه پیرمردی است ، اما در همین سالهای ۴۰ جهان بینی و بیان شعرش رشد قابل ملاحظه‌ای یافته است و در این مدت همواره به بررسی عینی تر واقعیات زندگی اجتماعی و سیاسی نزدیکتر و از گذشته پرستی رمانتیک و بیان غیره توده‌های تاحد زیادی فاصله گرفته است . اگر ساهر از برخی گرایشهای پان‌ترکیستی و از زبان استانبولی (که نتیجه الفت او با زبان و ادبیات ترکیه است) بکلی خلاص میگشت ، آنگاه میشد امید بست کسسه شعرش لااقل میان تحصیلکردگان گسترش یابد . او هر چند حساس از زبانمانده‌های " انجمن شاعران " جداست و صمیمی‌ترین و رشد یافته‌ترین و ساده‌ترین آذری‌نویس است که از نسل پیش‌بیادگار مانده ، اما گذشته‌گرایی ، رمانتیسم ، جدائی از زندگی و زبان توده‌ها ، عدم جسارت سیاسی و انزواطلبی ، " بد بینی به توده‌ها و آینده " میان او و مردم فاصله انداخته است .

و عامل متضاد امکان و عدم امکان نفوذ شاعران آذری‌نویس (و بطور کلی شاعرانی که بزبان ملی ایران شعر مینویسند) را در میان توده‌ها تعیین میکند . نخست اختناق و ممنوعیت انتشار بعنوان عامل منفی ، یکی از علل نفوذ شاعرانی چون معجز و شهریار در میان قشرهای گوناگون مردم اینست که آثار آن‌سان در شرایط خاصی ، از ممنوعیت انتشار اولیه ، مصون مانده است . دوم ، عامل مثبت یعنی عطش توده‌های بیسواد و کم‌سواد به ادبیاتی که بزبان خودشان باشد (هم زبان قومی و هم زبان طبقاتی) ، احساسات اجتماعی‌شان را منعکس کند ، افق دیدشان را گسترش بخشد ، آگاهی طبقاتیشان را رشد دهد و بر امید و جسارت آنها بیافزاید . شك نیست که آثار ساهر به علت عدم امکان انتشار آشکار و وسیع حتی در میان روشنفکران و تحصیلکردگان آذربایجانی هم فقط در سطح محدود شناخته شده است . در عین حال زبان شعر او آنقدر استانبولی است و بخش

عمده کارهایش آنچنان نسبت بزندگی اجتماعی و احساسات اجتماعی توده‌ها بیگانه است که تنها بخش کوچکی از تحصیلکردگان آذربایجانی در لذت بردن از شعر او زحمت بخود میدهند. فراموش نکنیم که سطح فرهنگ در میان توده‌های شهریان و روستایان استانها (از جمله آذربایجان و کردستان) بسیار نازلتر از تهران است. شاعر آذری نویسیا کردی نویسی فقط در صورتی امکان نفوذ در توده‌ها خواهد داشت که شعرش برای مردم این مناطق قابل هضم و شورانگیز باشد. معجز شایسته ترین کسی است که میتوان شیوه تبلیغ سیاسی از طریق شعر را از او آموخت.

۱۰- گرایهای ملی در مرحله نوین

با آغاز دهه ۱۳۴۰ دوره تحولات فکری و اجتماعی تازه ای در ایران شروع میشود و در بطن دیکتاتوری سهمناکی که سرمایه داری بورکراتیک و وابسته برقرار کرده است نیروهای دموکراتیک مرحله جدیدی از رشد خود را آغاز میکنند. پروسه تجزیه و تلاشی حزب توده و سایر احزاب و سازمانهای خرده بورژوازی پارلمانی، مخفی و نیمه مخفی (پس از يك رشد موقت این سازمانها) آهنگ بیسابقه ای بخود میگیرد. روشنفکران خواهان انقلاب که از حزب توده و جبهه ملی ناامید شده اند با جدیت به آموزش سیاسی می پردازند و کم کم قالبهای جدیدی از تشکل و کار انقلابی را در بوته آزمایش قرار میدهند. آن بخش از خرده بورژوازی نیز که در همان سالها مسجد را پایگاه انقلابی خود قرار داده بود و در خرداد ۱۳۴۲ موج خروشان از جنبش توده‌ای را رهبری کرد براه تشکل زیرزمینی گشاده میشود. هم زمان با آغاز پروسه رشد زیرزمینی نیروهای نوین مارکسیستی و دموکرات، در میان ملیت ها نیز پس از سالها عدم تحرك، بیداری نوینی پدید می آید. در کردستان این امر تحت شرایط ویژه و با الهام از جنبشهای خلق عراق آهنگ سریع و انقلابی بخود گرفت و با يك سازماندهی نیم بند بزودی به نیروهای مسلح بدل گشت. اما در آذربایجان، باز تحت شرایط خاص، این بیداری از شکل شور و

شوق نون نسبت به آموزش و گسترش زبان و ادبیات ملی پافراتر ننهاد . آیه در سالهای ۲۵-۱۳۲۰ در آذربایجان " اندیشه ملی " گسترش بیشتری داشت ؟ نه . در همان سالها هم نامیونالیسم ولایتی در انحصار روشنفکران فرقه بسود . کارگران انقلابی تبریز در آن سالها چگونه فکر میکردند ؟ آنان به بلشویسم تمایل داشتند ، در عین حال خواهان حل مساله ملی نیز بودند . زیرتحت دیکتاتوری بیست ساله طعم تحقیر و ستم ملی را چشیده بودند . برای آنان آذربایجان شوروی الگوی خوبی بود . برای دهقانان آذربایجان مساله ملی کمتر اهمیت داشت ، آنها عملاً تماسی با این مسئله نداشتند . مثلاً در ده مدرسه‌ای وجود نداشت تا بر سر زبانی که باید تدریس شود بحث در گیرد . آنها فقط از دست اربابان فئودال ، ژاندارمهای حامی آنان و سایر مأموران حکومتی و محنکران و متنفذان محلی رنج می بردند . فقط روشنفکران خرده بورژوازی شوروی گرا بودند که برایشان زبان ملی و آزادی سرزمین مادری بعنوان اصلی ترین و مهمترین مساله ، " مساله حیاتی و معانی " میتوانست مطرح شود . در سالهای ۳۲-۱۳۲۵ نیز تبریز عرصه مبارزات کارگری و توده های پرشوری بود که شعار آزادیهای فرهنگی و ملی در آن - همچنانکه می بایست - یک شعار فرعی بود . رشد نوین نیروهای ترقیخواه در آذربایجان بر همین مناسبت . رشد نیروهای کارگری تبریز در مرحله کنونی از پروسه عمومی رشد نیروهای کارگری و مارکسیستی ایران جدا نیست . همچنین مسائل اساسی ای که در حاضر برای دهقانان آذربایجان مطرح است فرق عمده‌ای با آنچه در سایر استانهای ایران میتوان یافت ندارد . خرده بورژوازی شهری نیز در آذربایجان و بخش عمده ای از نواحی ایران با مسائل معینی درگیر است و قالبهای معینی در مبارزه د مکرانیک برای خود انتخاب میکند . تحت هیچ برنامه ای که شعار ملی در آن رل اساسی را داشته باشد نمیتوان کارگران و دهقانان و یا خرده بورژوازی شهری آذربایجان را جدا از کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی سراسر ایران متحد کرد . البته در مورد کردستان وضع فرق میکند . برای خلق کرد ستم ملی سابقه بس طولانی تری دارد . کردها بعلمت نه تنها زبان ، بلکه مذهب جداگانه خود (که در جامعه فئودالی اهمیت بسیار عظیم تر از زبان

داشت) از طرف کارگزاران حکومت‌های صفوی و قاجاری همچون قوم بیگانه نگرسته
 میشدند . فشار همه جانبه و نوینی که در عصر آگاهی و بیداری ملل خاور میانه
 از جانب دیکتاتوری بیست ساله بر خلق کرد وارد آمد بیداری و آگاهی ملی را در
 کردستان سرعت و شدت بیشتری بخشید و آنرا به نیروی انقلابی بالقوه بدل کرد .
 تشکیل جمهوری نیم بند مهاباد در سال ۱۳۲۴ به رشد این نیرو کمک کرد . رهبران
 این جنبش چپ نمائی های فرقه مکرآت آذربایجان را نداشتند و بعلت
 صداقت و پایداری که در برابر ارتجاع از خود نشان دادند تاثیر عمیقی بر وحدان
 خرده بورژوازی کردستان گذاشتند . این خرده بورژوازی بعد ها بعلت بیعلاقگی
 که در جبهه ملی نسبت به مساله ای که در قبال آن بسیار حساسیت داشت یعنی
 مساله ملی مشاهده میکرد ، چندان رغبتی به همکاری با صدقیان نشان نداد . نه
 تنها مساله ملی ، خرده بورژوازی کردستان را از جنبشهای مکرآتیک ایران برکنار
 داشته ، همچنین جدائی مذهبی جنبین نقشی را داشته است . مثلا در آغاز
 سالهای ۴۰ بعلت جدائی مذهب ، کردستان عملا از جریان مبارزه طرفداران
 خمینی برکنار ماند . در این شرایط ، ایده آلی که خرده بورژوازی - این اکثریت
 قاطع مردم شهر نشین - کردستان را میتوانست جلب کند - بخصوص با توجه به
 تاثیر عظیم جنبش ملی خلق کرد عراق - آزادی کردستان بود . اما آیادسته هائی
 از انقلابیون ناسیونالیست که صرفا به پشتیبانی پراکنده خود بورژوازی شهری
 دل بسته بودند تحت این شعار و با استراتژی آزاد کردن يك ناحیه خاص به
 نیوه های دفاعی و آنهم بدون سازماندهی توده ای ، میتوانستند با آغاز عملیات
 چریکی ، دهقانان کردستان را بخود جلب کنند و بگسترش عملیات خود بحد يك
 جنگ توده ای امیدوار باشند ؟ اساسا آیا هنگامیکه شعار آزادی ملی در چارچوب
 يك ولایت بعنوان شعار اساسی از جانب انقلابیون ناسیونالیست مطرح میشود
 بدون اینکه با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و دهقانان سراسر کشور در پیوند نزدیک
 باشد و بصورت جزئی از آن درآید حتی در صورت رشد ، سرنوشتی بهتر از آنکه در
 عراق و بیافرا داشت میتواند داشته باشد ؟ در عراق رهبری جنبش ناسیونالیستی
 کرد خیلی زود تحت نفوذ شدید آنها و مرجعین محلی قرار گرفت و با حکومت‌های

ارتجاعی نظیر ایران بر علیه حکومت مرکزی عراق که توسط خرده بورژوازی و بورژوازی ملی اداره میشد هم پیمان گشت و این وضع تا هنگام توافق که در اسفند ۱۳۴۸ میان جمهوری عراق و رهبری کرد حاصل شد ادامه داشت. اگر روشنفکران ناسیونالیست کرد با توجه به تجربه های ناشی از جنبش ملت کردستان در سالهای اخیر از درک این نکته عاجز باشند آنگاه خلق کرد سرانجام با تحمل قربانیهای بیشتر، از تجربه تاریخی درک لازم را فرا خواهد گرفت.

۱۱- گرایش نوین در آذربایجان

نسبت به فرهنگ ملی

از آغاز دهه ۱۳۴۰ گروهی از جوانان آذربایجانی با شور و شوق به مطالعه آثار و ادبیات آذری گذشته و معاصر پرداختند و به انتشار گاه و بیگاه از مجموعه های ادبی همت گذاشتند. این فعالیتها در زیر فشار شدید پلیس صورت میگرفت. جوانان میخواستند با ادبیات زبان ملی خود آشنا شوند و آنرا رشد و ادامه دهند. از سال ۱۳۲۵ تا آغاز سالهای ۴۰ غیر از قصه ها و شعرهای مبتذل هم سطح حسین کرد و امیر ارسلان و مقداری نوحه و غیره با اضافه شعر حیدریا با تقریباً در ایران هیچ کتاب و نشریه ای بزبان آذری امکان انتشار نیافت. پلیس انتشار کتاب و نشریه بزبان آذری را عملاً ممنوع کرده بود. از سال ۱۳۴۸ باز هم عملاً ممنوع شده است. در سال ۱۳۴۲ صد بهرنگی مجموعه ای از شعر شاعران آذری نویس که بطور عمده بشاعران مرفعی معاصر اختصاص داشت انتشار داد. بهرنگی حتماً در همان هنگام که انتشار چنین مجموعه ای بزبان آذری در آذربایجان حادثه ای و نقطه عطفی بشمار میرفت و بهیچوجه از تعقیب سازمان امنیت نمیتوانست مصون باشد، بخوبی متوجه بوده است که "هر مزخرفی را صرفاً بخاطر اینکه بزبان مادری است نمیتوان محترم داشت". بلکه میخواست است مجموعه ای از اشعار ساده همه فهم و آگاهی بخش بزبان مردم انتشار دهد. این مجموعه خواننده را به شناخت تضاد های بنیادی جامعه رهنمائی میکند، نه اینکه

ذهن او را از مشتی احساسات تنگ نظرانه ملیت‌گرا انباشته سازد . این گرایش نوین نسل جدید بزبان و ادبیات ملی که واجد خصلت آگاهانه طبقاتی بود عکس عملهای معینی ایجاد کرد . پلیس و ارگانهای تبلیغاتی رژیم از یکسو در صدور جلوگیری از رشد توده ای این گرایش برآمدند و از سوی دیگر خواستند جریان آنها تحت کنترل خود در آورند . بدین ترتیب در رادیو تبریز و رادیو رضائیه فرجه بیشتری به موسیقی مبتذل آذربایجان داده شد و قرار شد برنامه های مذهبی و سیاسی و باصطلاح آموزشی که سابقاً بفارسی بوده است به آذری تنظیم شود . بنگاههای صفحه پرکنی امکان یافتند که صفحات موسیقی باکو را در تهران و تبریز تجدید چاپ کنند و یکی دو سال بعد کتابفروشیها مطبوعات ادبی باکو را وارد تهران کردند . در واقع با رشد روزیونیسم و احیاء فرهنگ پروروازی در شوروی دیگر هیچ خصوصیت " خطرناکی " در مطبوعات ادبی آن کشور یافت نمیشد ، تا نیازی به جلوگیری از ورود آن باشد .

تمام این تحولات و تحولات بیش از این را باید در ارتباط با عامل شمال مورد بررسی قرار داد . هنگامیکه در ایران زیر فشار فاشیستی رژیم رضاشاه ، ملیتهای آذربایجانی و کرد هرچه سریعتر به کسب شعور ملی نایل می آمدند ، در آنسوی رود ارس پرولتاریا برهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و با جلب پشتیبانی دهقانان و ملیتهای آزاد شده در کار ساختمان سوسیالیسم بود . این امر نه تنها قشرهای پیشرو خلقهای محروم ایران را بحقانیت و ممکن بودن آزادی ملی در کادر یک کشور چند ملیتی معتقد ساخت ، همچنین نسبت به نظام شوروی آنان را علاقمند نمود . در آنزمان پرولتاریای ما بسیار جوان بود و هنوز انقلابیون پرولتاری در میان خلق ما پرورش نیافته بودند . نتیجه این شد که آزاد یخواهی ملی با مفهوم بلشویسم مترادف گشت . در آذربایجان تمایل به زبان و ادبیات آذری در نظر ارتجاع و مردم عادی بی اطلاع نشانه گرایشهای بلشویسم بحساب آمد . در سالهای ۲۵-۳۲ مردم ، فرقه ایها را بصرف اینکه روی ترویج زبان آذری پافشاری میکردند و رستهای چپ نمائیگرقتند ، بلشویک بحساب می آوردند و یکسال برای مردم ما زمان کوتاهی بود تا اینگونه مسائل را باز شناسند . پس از تسلط مجدد

ارتجاع فشار فرهنگی و ملی دوباره برقرار شد. کتابها و مطبوعات چاپ شده در شرایط حکومت مکرراتها را که بطور عمده بترکی بود از دبستانها، دبیرستانها، کتابخانه ها و حتی خانه ها بیرون کشیدند و آتش زدند. ارتجاع اختناق زبان آذری را باز با شدت بیشتری دنبال کرد. در نتیجه باز گرایش بزبان آذری بسا گرایش کمونیستی باز هم بیشتر با هم مشتبه شدند. اکنون وضع کمی فرق کرده است. رخنه فرهنگی و مطبوعاتی از شمال که یکروز منشاء اصلی وحشت ارتجاع بود، دیگر برای ارتجاع وحشتناک نیست. بنابراین در حالیکه در خود ایران امکان انتشار علنی اثری بزبان آذری وجود ندارد پخش مطبوعات آذربایجان شوروی در ایران بمانع مهمی برخورد نمیکند (بویژه اینکه این مطبوعات بخط روسی هستند که برای توده های ایرانی نامانوس است و بهرحال تنها میان روشنفکران پخش میشود). با آغاز عصر خروشچنی حرکت سطحی و نا استواریکه در شوروی بسوی فرهنگ سوسیالیستی آغاز شده بود - و در جمهوری های آسیائی که در آستانه انقلاب، فاقد پرولتاریای مبارز و کارهای کمونیست بودند این حرکت باز هم سطحی تر و تقلیدی بود - متوقف شد و آثار ادبی چاپ شوروی به چنان حدی از ابتدال رسید که واقعا دستگاههای سانسور ایران توانستند حد اکثر اعتماد را نسبت به آنها داشته باشند. بعنوان مثال مجله ماهیانه "آذربایجان" که باصطلاح سنگین ترین مجله ادبی آذربایجان شوروی است حتی خیلی بیش از آنکه در ایران عرضه شود در سطحی پائین تر از مبتدل ترین و توخالی ترین مجلات ادبی ایران قرار گرفت. در این مجله هیچ مطلبی که خصوصیت ضد بورژوائی داشته باشد نمیتوان یافت و هیچ اثری که حاکی از دید ماتریالیستی دیالکتیک نویسنده باشد مشاهده نمیشود. قصه های رومانٹیک مبتدل و تهوع آور، اشعاری توخالی و "مدرن" و مقالات تحقیقی در حد استادان پیر دانشکده های ادبیات ایران، چنین است محتوای مطبوعاتی ادبیات شوروی. این امر به ارتجاع ایران فهماند که برخلاف گذشته نباید از تاثیر شمال و ورود مطبوعات شوروی ترسی داشت. برعکس ادبیات روزیونیستی میتوانند بخوانند و بگویند که دیگر دوره قیل و قالهای انقلابی گذشته است و اکنون دوره صلح و عشق و مجالس انس و موسیقی و جاز است.

وقتی حکومت "سوسیالیستی" با حکومت ارتجاع عامل امپریالیسم در نهایت صلح و صفا بسر می برد و او را از کمک های بیدریغ اقتصادی و سیاسی و نظامی خویش برخوردار می سازد ، وقتی رشید بهبودف چهار بار پشت سر هم بایران دعوت میشود و رلک وار آهنگهایی درباره روابط دختران و پسران و زن و شوهرهای پیر برای بورکراتهای شکم گنده تهران میخواند ، وقتی رادیوی "ستاد زحمتکشان جهان" ندادار میدهد که خلقهای سراسر جهان متفرق شوید دیگر نیازی به جنگ انقلابی و خونریزی نیست ، ما امپریالیسم را بتدریج ضمن مسابقه اقتصادی منکوب خواهیم کرد و بلندگوی "حزب پیشروی ایران" از آلمان وزارت کار ایران را متوجه نقائص در طرز عمل اداره کار اصفهان میکند و تقاضا دارد که مقررات بیمه را در حق کارگران فلان کارخانه هم اجرا کنند ، دیگر کارگران و رنجبران ایران هم باید بفهمند که دوره ، دوره همزیستی گرگ و میش است (راستی هم آنها تصور نمیکردند باین سرعت راز کار نزد مردم معلوم گردد که میش ، میش تقلبی است و در واقع ماده گرگ است که بدامن جفت خود لغزیده است) .

۱۲- فرقه ای- خروش چفی ها وارد صحنه میشوند

عکس العمل دیگری که گرایش نوین جوانان آذربایجانی بزبان و فرهنگ آذری ایجاد کرد این بود که اعضای سابق "انجمن شاعران" فرقه ای- توده ای های خروش چفی به تکاپو افتادند تا به نسل جوان حالی کنند که چه نشسته اید ما بتهای شما هستیم ما را بپرستید ! آنها تلاش نمودند تا بعنوان نویسندگان و شاعران مارکسیست (!) خود را بخوانندگان قالب کنند . در مورد بخشی از جوانان نیز مدت زمانی این نیرنگ موثر افتاد . اما در واقع سرمایه ایشان از مارکسیسم بسا سرمایه سیاسی رهبران فرقه در سالهای ۲۵-۱۳۲۴ یکی بود : هواداری از زبان آذری و ژست های خاص چپ نما .

یکسال پس از انتشار مجموعه "پاره پاره" توسط بهرنگی پان ترکیست سبک مغزی بنام "فتحی" مجموعه ای از اشعاری که به تقلید از حیدربابای شهریار

سروده شده بود بنام "یادی از حیدربابا" انتشار داد. بخش مهم و درخور توجه این کتاب منظومه ای است از دکتر حسین، قلی کاتبی فرقه ای - توده ای سابق و وکیل دادگستری کنونی تهران متخلص به "جوشغون". این منظومه خطاب به محمد حسین شهریار است. کاتبی با صحنه سازیهای رمانتیک شهریار را تقدیس میکند. شخصیت‌های تاریخ سیاسی و ادبی آذربایجان را با دید سطحی ناسیونا - لیستی برایش معرفی میکند که بعد از این هرچه مینویسد بزبان مادری بنویسد. و جابجا طرز تفکر ولایت گرا و جهان بینی خروشجفی را با تردستی توی حلق خواننده میریزد. ما ترجمه چند بند از این شعر را می آوریم. در این بند یک بیت از شعر حیدربابا بر اساس آشتی گرگ و میش تفسیر شده است.

"اگر باشک چشمها عنایتی بکنند خونریزی از بین میرود،

دختران و پسران، جوانان و پیران میهن تو،

باین سخن ایمان دارند،

که هرآنکه انسان است خنجر بکمر نمی بندد،

در این سخن مفهوم عمیقی است و ندای انسانیت به آسمانها رسیده است،

این سخن ریشه عداوت را برانداخته است،

شعله محبت در این سخن است،

نغمه آشتی در این سخن است،

و این بند درخت از مادر و سرزمین مادری است،

چنین است خویشاوندی و چنین است مادر،

خون بیگانه هرگز با بیگانه در نمی آمیزد،

آنگاه که قوئی از فوج خویش جدا میماند،

چه کسی غم او را میخورد و پروایش میدارد؟

گلوه صیاد بر سینه اش نشانه خواهد رفت،

....."

منظور از خویشاوندی رابطه ملیت و "همشهریگری" است. در اینجا آشکارا از تمام همشهریهای آذربایجانی از هر طبقه خواسته میشود که یگانگی خود را حفظ

کنند چون هیچکس غیر از هم ملیت‌های خودشان بفکر آنها نخواهد بود. اگر از
همدیگر جدا شوند تیر صیاد بر سینه‌شان نشانه خواهد رفت. بیگانه (یعنی غیر
آذربایجانی) صیادی است که در کمین نشسته تا همشهری‌ها را اغوا کند. اما
نمیداند که آب و بیگانه هرگز بیک جوی نمی‌رود و خون و بیگانه بهم نمی‌نخورد
آمیخت! این مضمون گنبدیده نژاد پرستانه و تفرقه جویانه از مغز بسی استعداد
یک فرصت طلب و سود جوی کبیر و خد متگزار قضائی سرمایه داران تهران تراوش
کرده است. در همان مجموعه "یادی از حیدربابا" مقاله‌ای نیز بقلم م.ع.
بنام "خصوصیات هنری منظومه حیدربابا" گنجانده شده است. این شخص
نیز از فرقه‌ای - توده‌ای هائی است که ولایت پرستان خیلی رویش حساب میکنند و
مغز متفکرش می‌شناسند. در این مقاله او بجای اینکه بکوشد علل تاریخی جذب
اثری همچون "حیدربابا" را توسط خرده بورژوازی آذربایجان دریابد با بیش‌تری
این اثر واقعا ارتجاعی را که ضمن آن از پرولتاریای انقلابی و "گرسنگان خدا"
شناس با کینه و نفرت خاص بورژواهای سنت پرست یاد شده است بخاطر زیبایی‌ها
هنری آن با توصیفات رومانتیک مورد مدح و تحسین چاپلوسانه قرار میدهد و مصلحت
یکپارچه ایدئولوژیک اثر را بعنوان "بعضی نقصانهای جزئی که میتوان از آن صرف نظر
کرد" قلمداد میکند. چرا این شخصیت ادبی بزرگوار - و دیگر بزرگواران از رده
"جوشغون" و "سهند" - این چنین به چاپلوسی از شهریار میپردازند؟ پاسخ
آن روشن است. خلق بعد از شکست خیانت آمیز ۲۱ آذر از فرقه‌ای‌ها روی
برگرداند و تمام شخصیت‌های ادبی فرقه نیز بسرعت از یاد هافراموش شدند. این
شخصیت‌های تسلیم طلب جیون و سود جو سالها از هر گونه کوشش برای ایجاد
رابطه با مردم خودداری کردند. فقط در آغاز سالهای ۱۳۴۰ و گسترش موجی
از گرایش بفرهنگ ملی در آذربایجان بود که به تکاپو افتادند تا بهر وسیله خود را
به جوانان نزدیک کنند. شهریار مناسبترین سنگری بود که میشد پشت آن موضع
گرفت. اولاً، شهریار پرستی بهیچوجه کنجکاوای پلیس را جلب نمیکرد. ثانیاً،
اینان با استفاده از محبوبیتی که شهریار در بین گروه کثیری از روشنفکران خرده
بورژوازی آذربایجان کسب کرده بود میتوانند با سینه زدن در پشت سر او برای

خود نیز سرمایه ای از محبوبیت دست و پا کنند و بدین وسیله گرایش و فرهنگ ملی را نزد جوانان، به ولایت‌گرایی ضد انقلابی و احساسات همزیستی طلبانه خروشجفی تبدیل کنند و آنان را با ادبیات روبزبونیستی و بورژوازی معاصر آذربایجان شعری سرگرم نگاهدارند. در سالهای بعد دایره شهریار پرستی وسعت بیشتری گرفت. در باکو - که همواره شهریار بعنوان شاعر ملی آذربایجان جنوبی مورد تجلیل قرار گرفته بود - ارگانهای تبلیغی کوششهای تازه ای را آغاز کردند. رادیو باکو خبر داد که مجموعه "یادی از حیدربابا" در آن شهر چاپ و منتشر شده است. چندی بعد برای شهریار شب شعری غیایی برگزار کردند و شعری از محمد رحیم خطاب به شهریار منتشر شد که خود گندابی سرشار از لحن ولایت پرستی و قورباغه‌های خروشجفیسم بود. گویا این لحن نامه را که ضمن آن شهریار به باکو دعوت شده بود آقایان شهریار پرستان به تبریز حضور استاد شهریار برده بودند، چون حضرت استاد هم بلافاصله پاسخ پر اشک و آهی صادر فرمودند. علاوه بر این آقای "سهند" هم که زیلا معرفی خواهند شد برای اینکه از قافله عقب نمانند منظومه ای خطاب به شهریار ایضا محتوی همان کثافتها بعلاوه مقداری چاشنیها خاص از قبیل چپ نمائی سرودند. خروشجفی‌های ولایت‌گرای دوسوی ارس در شهریار پرستی مسابقه گذاشته بودند. در سال ۱۳۴۴ ب.ق. سهند ایضا عضو سابق "انجمن شاعران" و عضو سابق "حزب پیشرو" و سرمایه دار فعلی (صاحب کارخانه تریکوبافی در تهران) کتاب "سازمین سوزی" (آوای سازمن) را به چاپ داد. او در این کتاب سه داستان از داستان‌های حماسی "دده قورقور" را (که در ابتدای مقاله بدان اشاره کردیم) برشته نظم کشیده است. آقای روشن (فرزانه) مقدمه فاضلانه و فضل فروشانه ای بر این کتاب نوشته اند تا فلسفه بافی‌های شاعر را در باره انسان مجرد و حقیقت مجرد بفرنج‌تر و فیلسوفانه‌تر جلوه دهند. در این اثر صحبت از "انسانهای اصیل" است که در آغوش کوهستانها و دشتها و در قبیله و روستا "پری زیبای حقیقت نام را می‌جستند" و "شاعر بادبان خیال را برافراشته بدریای بیکران احساس و نگاهی" این انسان زده است و مقدمه نویس می‌خواهد پرستش شاعر را از این انسان

بعنوان يك برداشت ماتریالیستی برخ ما بکشد . آقای سهند در يك منظومه دیگرش آنقدر برای این انسان اصیل و ورزیده اندام کوهستانها که حالا در خیابانهای تهران پرتقال میفروشند اظهار همدردی کرده است که خواننده ناوارد به هیچ وجه قبول نخواهد کرد که خود ایشان همین انسانها اصیل را در کارگاههای تنک و تاریکشان چطور بیرحمانه استثمار میفرمایند . چنین است کارنامه فرقه ای - توده ای های خروشچفی که در شرایط رشد گرایش فرهنگ آذربایجان در صحنه ادبیات آذری بامید گردآوری سپاه به تاخت و تاز پرداخته اند . این حرکات در ذهن دوستداران فرهنگ ملی آذربایجان که اغلب از روشنفکران و تحصیلکردگان خرده بورژوا بودند تاثیر بدی گذاشت . در واقع در آغاز دهه ۱۳۴۰ همزمان با پیدایش جنبش فکری نوین در ایران انعکاس واقعیت ستم ملی در ذهن جوانان آذری شدت و روشنی بی سابقه ای یافت . آنان برای رسیدن بشناخت دیکتاتری از ساله ملی نیازمند آن بودند که با فرهنگ ملی و بطور عمده با زبان ، ادبیات و موسیقی ملی خود آشنا شوند . ارتجاع سالهای سال با فریاد گوش خراشش بیهوده کوشیده بود ثابت کند که فرهنگ و زبان مردم آذربایجان اصیل نیست و تحمیلی است . بنابراین باید آنها هرچه زودتر ریشه کن کرد . با قبول این امر آذربایجانی ناچار است خود را همچون عضو ناقص و معیوبی تصور کند و ستم و اختناق کنونی را د او طلبانه بپذیرد . علاوه بر رژیم ارتجاعی نویسندگان و شاعران مملکت هم (از صادق هدایت و پروین اعتصامی گرفته تا به آذین و اخوان ثالث) که با سکوت خود بر این ستم ملی صحنه گذارده بودند همچنین تمام طرفداران صدق ، اعم از سازمانهای جبهه ملی و نویسندگان و شخصیتهای مختلف و منفرد ، باحرف و عمل خود شریک جرم ارتجاع بودند . جوانان آذربایجانی در کجا میتوانند پناهگاهی بجویند ؟ قبل از همه در خاطره نهضت مکرانیک ۲۵-۱۳۲۴ . البته حزب توده نیز حقانیت ملیتها را برسمیت میشناخت و پیک ایران روزانه بزبان آذری داشت . اما این حزب بنا بخصلت تسلیم طلبانه خود نه میخواست و نه میتوانست الهام بخش آنان باشد . بعلاوه این گروه جوانان آذری هنوز در آغاز راه تحول فکری خود بودند . هنوز از سیاست چیز زیادی نمیدانستند و خلاصه

با در نظر گرفتن تمام شرایط، بیهوده است اگر فکر کنیم این جنبش فرهنگی را میشد بسهولت و یسرعت بیک جنبش سیاسی، آنهم زیر پرچم حزبی چون حزب توده تبدیل کرد. خاطره نهضت دموکراتیک آذربایجان بیش از هر چیز برای آنان خیال انگیز و رویائی بود. این امر باضافه گرایش ضعیف و مبهمی که کمکم نسبت به سیاست (بنحوی قشری و ذهنی نسبت به مارکسیسم) پیدا میکردند سبب میشد که ترواوشهای ذهنی نویسندگان بازمانده فرقه، نویسندگانی که از نظر آنان هم آذربایجان گرا بودند و هم مارکسیست بیش از هر چیز آنان را بخود جلب کند. هنگامیکه این نویسندگان به ستایش کوهها، رودها و شهرها و انسانهای اصیل و نجیب سرزمین مادری و گذشته افتخارآمیز آن و شاعران آذری نویسنده گذشته و معاصر، بویژه شهریار زبان میگوشتند، بساخر و فال بینی میمانستند که از دل عاشق خبر میدهند و از معشوق داستانها میسرایند. بدین ترتیب نویسندگان توانستند بخش عمده جوانان علاقمند بفرهنگ آذری را بد رجات متفاوت بخود جلب کنند.

در آنزمان (نخستین سالهای دهه ۱۳۴۰) هنوز آذربایجان شوروی و ادبیات آن که بتازگی وارد ایران میشد جد به فراوانی داشت. باگذشت زمان هرچه ماهیت رومیزیونیم آشکارتر میشد و پروسه تحولات فکری در ایران هرچه بیشتر رشد یافت بهمان نسبت محفلهای جوانان ولایت گرا بیشتر در معرض تجزیه قرار گرفت. امروز هرچند از تعداد جوانانی که اینگونه ولایت گرایی را صادقانه مترقی (و حتی مارکسیستی) میدانند همواره کاسته میشود (و مشت ناچیز پان ترکیستها و لاف زنان بورژوازی رومیزیونیم ولایت گرا در خور هیچ توجهی نیستند) ولی ما هنوز بسا در مرحله رویرو هستیم: اولاً، وجود جنبه هائی از گرایش ولایتی در نزد روشنفکران و کارگران هوادار مارکسیسم. مثلاً بعضی ها همشهریهای خود را بیشتر دوست میدارند تا دیگران را و خیال میکنند که فقط در ولایت خودشان است که میتوانند بکار سیاسی بپردازند. در نتیجه نسبت بکار در سایر نواحی بیعلاقگی نشان میدهند یا اینکه به همشهریها اعتمادی دلیل دارند و در برابر توده های دیگر استانها سرشار از بی اعتمادی و نخوت اند. بیشك اینگونه گرایشها برانزنده کسی که خود را مارکسیست میشمارد نیست. ثانیاً، وجود مسأله ملی برای توده های

آذری و بویژه توده های آذری ساکن آذربایجان . اینان از ارتجاع شوینیستی رنج می برند و توسط نمایندگان ارتجاع و عناصر ناآگاه ملیت مسلط تحقیر میشوند . میکروب ولایت گرایی (ندرتا پان ترکیسم) در چنین شرایطی میتواند رشد کند . استالین و مائوتسه دون رهنمود های بسیار گرانبهائی برای حل مساله ملی ارائه داده اند . آنها بما آموخته اند که شوینیسم ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتهای تحت سلطه و جنبه تضاد واحدی را تشکیل میدهند . تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق قادر است از عهده حل این تضاد برآید و هر دو جنبه آنرا متقابلا نابود سازد . محو ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بطور عمده بمعده پرولتاریای همان ملت است .

ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملتهای ایرانی و با توضیح و در عمل اثبات خواهیم کرد که اولاً ، بدون وحدت انقلابی پرولتری در مقیاس کشوری پیروزی بر دشمن طبقاتی ممکن نیست . ثانیاً ، هیچیک از ملتها برتر نیستند و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع میتوانند و باید زیر پرچم پرولتاریا متحد شوند . این امری است عینی . غریزه طبقاتی اینرا به تمام طبقات مستعبد ملتهای آموزد و ما باید جریان آنرا تسریع کنیم . ما مسلماً هرگونه گرایش مغایر با وحدت پرولتاریا و وحدت خلق را نابود خواهیم ساخت .

پر خروش باد یگانگی انقلابی پرولتاریای جهان

شکوفان باد جنبش مارکسیستی پرولتاریای ایران

نابود باد امپریالیسم و سگهای ایرانیش

مرگ بر شوینیسم فارس

ننگ بر ولایت گرایان

پیروز باد جنبش آزادی بخش مردم ایران

چند شعر از:

رفیق نابدل

کوردستان

بوداغلار اوجا باش
اوجا باش داغلارا قاتلی چکمه لریول آجاییلمز
بوداغین جیرانی
ئوزگه اوخچونین اوخوونا گلمز
قول لاری باغلانان اسیر بیرانسان
توتقون آخشاملاردا آغلماز گویلمز
* * *
دره لردین ایله درین کی
"هزار" درنلیکده انسان لار بسله یب
دره لرده آخان "قیزیل اوزن" ین سوی
هم شیرین ، هم ده آتشین
ایله بیر سوکی اوییزیم یورد و موزه جانانداغبله

هدیه گمیریر کچه یگی ائل لردن اوره ك آتشین
دوشلر میشه لیک ، پالت میشه لری
آخساملار قوشور هر قوش مین دستان
بولای لای سسپله آستاجا ، آستاجا
یوخویه گیدیر گوزل کوردستان
دوشلردن ینمك چلیکپ یا لیب
گوم گوی زانباق تك دوزلرده توتون
دوزلرده چالشیر اغلانلار قیزلار
گوندوزی بوتون

* * *

بود اغلار قوجا باش

ائللری اوچا باش

هامی یه بیر دوست ، بیزه بیر قارداش
ای یانار ثورلاردا ، بیرلیکده یاناق وفایی یولداش

* * *

یا یلاق دا اویا ، اویادا چوان

چوانین آغزیندا بیراینجه توتک

او سؤیله بیر ایگیت لرچکن غم لری

ایله بیر غم کی " بیستون " داغندا

ایگیت " فرهاد " ی بولایار فانا

عصرینین گوزلی ، یوردونون چیچگی

آلاگوز " شیرین " ی گنیریر جانا

* * *

بور اغلار اوجا باش

اوجا باش راغلاردا قانلی چکمه لریول آچابیلمز

بوداغدا گزیلر ئیری گوز اوغوللار

اوره ك لرینده درین بیرسئوگی

اوسئوگی کی " صلاح الدین " بین کوئلون راغلادی

افسانه لره انسان لار تکیین - دشمنه قارشى بلین باغلادی

* * *

دره لر درین ، سولار آتشین

دوزلر توتونلوك ، دوشلر میشه لیک

آخشاملار قوشور هر قوشمین دستان

بورا کوردستان ، بورا کوردستان

* * *

خان " قیزیل اوزن " آخان گونه جک

اولدوز لارئیره باخان گونه جک

بول اولسون خلقین اگدیگی بستان

وار اولسون بیزیم قارداش کوردستان

ترجمه فارسی

کردستان

این کوهها، سر فراز
در کوههای سر فراز چکمههای خونین ره نمی توانند باز کرد .
آهوی این کوه
با تیر شکارچی بیگانه شکار نمی شود
انسان اسیر کف بسته
در شبهای گرفته نمی گیرد، نمی خندد .
دره ها ژرف ، چنان ژرف که
انسا هائی به عمق " هزار " پروانده است
" قزل اوزنی " که در دره ها جریان دارد
آتش هم شیرین است و هم آتشین
چنان آبی که هنگامیکه به سر زمین ما می رسد
قلب آتشین خلقهای دیگر را هدیه می آورد
سینه کوهها بیشه زار است، بیشه های بلوط
که در آنها شبها مرغان هزار نغمه سر میدهند .
و از این صدای لالایی ، نرم نرمک
کردستان زیبا به خواب می رود
از سینه کوهها که فرود آئیم در دشتها

بوته های توتون به کبودی گل زنبق همه جا گسترده اند
و در آنجا دختران و پسران تمام روز را در تلاشند
این کوهها ، سپید موی
مردمانش ، سرفراز
دوست همه و با ما چون برادرند

ای آنکه در آتشهای سوزنده با هم سوزیم ، ای رفیق وفادار
در بیلاق چادر دامداران و در آن چوپان
بر لبان چوپان نی لیگی باریک

او غمهای جوانمردان را باز میگوید
چنان غمی که فرهاد را در خون خود می غلطاند
زیبای زمانه ، غنچه زمین

شیرین چشم زیبا را دوباره جان می بخشد
این کوهها ، سرفراز

در کوههای سرفراز چکمه های خونین ره نمی توانند باز کرد .
در این کوهها فرزندان هوشیاری در آمد و شد هستند
و در دلهایشان عشق عمیقی دارند

آن عشقی که قلب " صلاح الدین " را به هیجان آورد
در افسانه ها همچون انسانها در مقابل دشمن کمر بست
دره ها عمیق ، آبها آتشین

دشتها پوشیده از توتون سینه کوهها بیشه زار



شبها مرغان هزار نغمه میسرایند .
اینجا کردستان ، اینجا کردستان
تا آن روزی که خان " قزل اوزن " جریان دارد
تا آن روزی که ستاره ها زمین را نظاره می کنند .
بوستان کشته ، خلق پربارتر و پربارتر باشد
و زنده باشد برادر ما کردستان .

* * * * *

هسته

هسته کوچکی بودم
آنور د ویدم زمینم زدند
اینور د ویدم ، فشارم دادند
مرا سوزاندند و خاکسترم کردند
تا قاطی دیگران شدم
به باغبان فروخته شدیم
باغبان در سفره ای جایمان داد
و به باغ سبزی بردمان
در باغچه ما کاشته شدیم
کوئیده به خاکها شدیم
در رون خاک ظلمت بود

چردک

من کیچیک بیر چردکیدیم
اوانا قاچدیم یئخدیلار
بووانا قاچدیم سیخدیلار
منی یاندیریب یاخدیلار
من یادلارا قاتیلدیم
باغوانلارا ساتیلدیم
باغوان بیغدی بوخچایا
آپاردی گوی باخچایا
باخچاداییز اکیلدیک
تویراق لارا تیکیلدیک
تویراق قارانلیقیدی

گونلوم بولانلیقیدی
گونوم گنجمن دن قارا
باغیریم یارایدی یارا
چانقیل دلدی باغیریمی
اوبیلیمردی آغیریمی
دیگیردی یازیق چردک
قویلا دیلار گئندیلر
سنی تباہ اندیلر
سن تورباق داقالارسان
ابریرسن ئولرسن
ئلوم منه چاتمادی
آع بولوت لاریاتمادی
قول قانات وئردی توپراق
قاناتلاندیم اوجماغا
حیات یولون آچماغا
حیات یولون داغم وار
آحیق کوزلرده نم وار
.....
من باخچادا بوی آتدیم
قیزیل گوللر بئوتدیم

دل من از آن پر آشوب بود
روزم از شیم تیره تر
و در دلم زخمی بود ، زخمی
سنگریزه تنم را سوراخ کرد
او از درد من خبری نداشت
میگفت ای هسته بیچاره
ترا چال کردند و رفتند
و وجودت را تباہ کردند
تو در این خاک میمانی
تباہ میشوی و میمیری
اما مرگ بمن نرسید
ابرهای سفید بخواب نرفتند
خاک بمن پروبال داد
پر گرفتم پرواز کنم
که راه زندگی را بکشایم
در مسیر زندگی غمهایی هست
در چشمان باز همواره نمی هست
.....
من در باغچه قد کشیدم
گلهای سرخی پروارندم

| | |
|------------------------------------|------------------------|
| گل‌های سرخ بروی شاخه | قیزیل کوللر بوتاق دا |
| شاخه هایم کشیده روی زمین | بوتاق لاریم یاناق دا |
| ماه به زمین روی شاخه هانور پاشانده | آی ، یاتا فانور ساچمیش |
| دختری در یچه پنجره را گشوده است | بیر قیز آچیشقا آچمیش |
| دختر چشم براه است | یولدا دی قیزین گوزی |
| و در دلش حرفهای بسیار | ئوره گینده چوخ سوزی |
| حرف دلها را سوراخ میکند | ئوره ک لری سوز دلر |
| دیری نمانده که بلبل از راه برسد | ایند یچه بلبل گلر |

.....
شعر فولکلوریک " هسته " از آنجا که از روی نسخه اصلی
نقل نشده است ، ممکنست کامل نباشد .

* * * * *

صمد گوئلومده دیر

او خود و قارانقوش آیریلیق سوزون
مروت اهلینین گوزو یولدکن
جوعد و طوفانلارا اونوتد وئوزون
اولدوزا نه جواب وئره جکم من

* * *

قیشدا قارلی داغلار سور اغلاشمالار
تبریزین گول اوغلون ، مهربان اوغلون

نیر هرای چکه رم ای اوجا د اغلار
آختارین آرازین چنلی بثلیندن

* * *

دشمن طعنه ویر سا صد هار د ادر
الیی سنه مه چالیب د یته رم
صد کوئلوده دیر ، اوره گیمده دیر
دوگوشور ، نولسه ده دوغوز اثلیندن .

* * *

اونون صد اقی جان وثریر بیزه
آلوی عشقیندن الهام آلیریق
هر دقیقه باش چگیر اوره گیمزه
مغایاتلیق اندیر نوز اکی یگیندن

* * *

سویله یین گنده جک ؛ سوئزو قالا جاق
عدالت ناغیلین ائل د وغر ولد ا جاق
ظلم ائوی عد لیلین بر بار اولاجاق
صدی قارشید ا گوره جک دشمن

* * *

بوویر ناعیلدیرکی ائلر سویله ییر
بیری سندن دوشسنه ، او بیرسی دئییه ر

ناغیلچی دایانار ، سوز دوام اندر
اثل ایچون یاشایار بوردا بسله نن

* * *

نیاران قالعاسین اولدوزا دیین
کوئلومه آلمیشم صمدین عشقین
صمدکوئلومه دیر ، اوره گیمده دیر
ووزغونون آد اشی جگریمده دیر
انتقام آلاجاق اثل دشمنیندن

ترجمه فارسی

"صمد" در قلب من است

سخن از جدائی گفت "قارانقوش"
در لحظه ای که مردان با مروت را چشم بر راه بود
بقلب طوفانها زد و خود را بدست فراموشی سپرد .
اینگ من ، جواب "اولدوز" را چه باید بدهم .
به هنگام زمستان که کوههای برفبوش سراغ میگیرند .
از رعنائترین و مهربانترین فرزندان تبریز ؛
فریاد میزنم : ای کوههای بلند .
بستر مه آلود (ارس) را بگردید !

"کجاست صمد؟" بطعنه بپرسد اگر دشمن

صفت بر سینه میگویم و میگویم :

صمد در وجود من و در قلب من است .

مبارزه را در ایستاده ،

که مرده اش نیز از مردش جدا نیست .

جان می بخشد ما را صداقت او

از عشق پر التهاش الهام میگیریم .

هر آن سر میزند بقلب ما ،

و از گذشته خویش مواظبت مینماید .

آنکه سخن می سراید نمی باید ، و آنچه نمی باید سخن اوست ،

یقین که خلق قصه عدالت را واقعیت خواهد بخشید .

خدایان در خواهد افتاد ، به خانه ستم ، از عدل .

و دشمن صمد را رو در روی خود خواهد دید .

این قصه ایست که خلقها می سرایند .

اگر یکی از صدا بیفتند ، دیگری صدا در می آید .

قصه گوباز می ماند ، و قصه دوام می یابد .

بخاطر خلق زندگی میکند آنکه در اینجا می بالد .

"اولد وز" را بگوئید دلواپس نباشد

که عشق صمد را در وجود خویش جای داده ام .

صمد در وجود من و در قلب من است

.....

و انتقام خواهد کشید از دشمن خلق

* * * * *

يک شعر کوتاه

آمان ، آمان قارا تئلی کیریتچی
دامجی ، دامجی قارانلیقه اترتوکن
اود یوردونون قیزیلجا داغلاریندان
مینلر، مینلر، کوکورد چکیب ، سول گیلن
کرخاناند ائله کیریت توك گیلن
کی طلعتین کوکین یاندیریپ یاخسین
بوتون عالم بیزلره حیران قالسین

* * *

آمان ، آمان ساری تئلی زنجانلی
آمان ، گوزل پیچاقلار یونان دوغان
آغ پولاد دان ، پولاد تکیں سوموگدن
ائله کسگین پیچاقلار یون گیلن کی
یئر تابیلسمین طلوعون چیرگین اوره گین
قیرسین ثولوم قوشونون راقانادین

.....

ترجمه فارسی

امان ، امان ، ای کبریت ساز سیاه مو
ای آنکه قطره قطره در تاریکی عرق می ریزی
از کوههای سرخ گون سرزمین آتش (آذربایجان)
هزاران ، هزار گوگرد بیرون آر
و در کارخانه ات چنان کبریت هائی بساز
که ریشه تاریکها را بسوزاند و خاکستر کند
چنان که مردم تمام دنیا از کار ما در شگفت مانند

* * *

امان ، امان ای زنجانى موى زرد
امان ، ای پسری که چاقوهای زیبا می تراشی
از پولاد سفید ، از استخوانی که همچون پولاد است
چنان چاقوهای برنده ای بتراش
که بیکر کویه ظلم را از هم بدر
و بال پرنده مرگ را برکند

.....

يك شعر كوتاه

آچيل سحر، اويان گونش، آچيل بوسون نفسه
بو قارنليق قسه
سنيله من تاپيم يني حيات
شفق لريم ساچيلسين، چيچك لريم آچيلسين،
بواثللره باغيشلاسين حيات .
من صبح آچيلاركن، كچه ليم طوفانلار دان
آل اوزوپ جاندان، بواثللره، انسانلارا
من يانماسام اگر، سن يانماسان، بيز يانماساق
هانسي الولار ايشيق سالار بويول لارا
گونش دؤغار، كچر حيات، چيچك لئر بوكائنات .
آغلاما اي گوزه ليم، آغلاما قلاكيمسه تاپميشدير چاره
سيل گوزون ياشين، گول ائللريله بيرليكه
آزاد اول بود بيرليكه، شادليق يا غدير غمگين ائليمه
سيل گوزون ياشين، گول بيرسن بهار گولسين
هر بير لاله زار گولسين،
حيات وئرسين سولموش گولومه .

(ترجمه فارسی صفحه بعد)

ای سحر شکفته شو، ای خورشید چشمانت را بگشا
شکفته شو ،
در این آخرین دم
در دل این قفس تاریک
تا من از تو زندگی جدیدی بیابم
شفق هایم دامن بگسترانند ، غنچه هایم شکفته گردند
تا به این خلق ها زندگی ببخشند
من هماندم که سپیده سرزند ، بایستی از طوفان ها بگذرم
دست شسته از جان برای این خلق ها و انسانها
اگر من نسوزم ، گر تو نسوزی و ما نسوزیم
کدامین شعله ها این راه را روشن خواهد ساخت
خورشید هر روز از نو پدید می آید ، زندگی جریان می یابد
و این کائنات شکوفان میگردند
ای خوب من گریه نکن ، با گریستن چه کسی چاره ای یافته است
پاک کن اشک چشمانت را و بخند برای یگانگی با خلق
آزاد باش در این زندگانی (روزگار)
بروی خلق غمگین من شادی بپاش
پاک کن اشک چشمانت را ، بخند تا که بهار خندد
هر لاله زاری بخندد
تا به گل پژمرده ام زندگی ببخشند .

وان تروی

لحظاتی هستند که دوران سازند
کلماتی که دل انگیزتر از آوازند
مرد هائی که تو گوئی آنان
از دل پاک حقیقت زارند

وان تروی مرده ای تو
نه نه ، زنده ای.تابه ابد
کی تو را خلق فراموش کند
مرگ لبهای ترا در وخت
ولی فریادت :
" کلماتم بسپارید بدل "
در طنین است هنوز
و درخشنده و زیباست هنوز
برق چشمان تو ، برنامه حزب
بگذرد زین پس اگر سال هزار
مردمان خاطرشان خواهد بود
صبح پائیز حیات " چی هوا "
تو میان دو نگهبان میرفتی

و کشیش از پی تو میامد
پایت از درد بخود می پیچید
سر مغرور تو اما بالا
جامه ات رنگ سفید
جامه ات رنگ صفا
بدن لاغر از مرگ قوی تر
صف کشیدند بی جلادان
کاسه لیسان نط پرورده
دور دیف مزدور
بر سر اسلحه اشان سر نیزه
و تو سنگین و متین میرفتی
و نگاهت آرام
گوئی آنروز تو بودی قاضی

در دل سبز و شکوفنده هر برگ ز نو
زندگی می شکفت
زان تو باد آن خاک
آن زمینی که رهائی طلبد
نیز از آن تو باد آن تن
کارزایش رستن

و تو فریاد زدی :

" چه جنایت کردم من "

لیک بستند ترا بر چویه

چشمهایت را هم

که نبینی دهن ده لوله

و تو فریاد زدی :

" جانی آمریکائی است "

پس به خشم از بر چشمان

بدریدی آنرا

برق چشمان تو ، سوزاند همه دویان را

تو چنین پنجه فکندی با مرگ

و تمام تن تو آتش سوزان بود

سفت کردند سپس رشته طناب

آن پلیدان ز وحشت لرزان

و لبان تو ز نفرت سوزان

بلشویک وار بیاید جنگید

بلشویک وار بیاید جنگید

چه کند بر دل چون آتش ما

آتش تیر

لحظه ای بیش نبود که :

بزانوصف اول

در همان لحظه چند

منعکس گشت صدای تو ز نو

مرگ بر یانگی ها

مرگ بر مزدوران

مرگ بر نگودین خان

زنده باد ا هوشی مین

زنده باد ا هوشی مین

زنده باد ا هوشی مین

تو سه بار در چنان لحظه جاوید

" عمو " را خواندی

تیر بارید پس آنکاه ز سلاح یانگی

تو یافتادی ، برخاستی باز که :

" ویتنام نصیر هرگز "

دادی اینسان آواز

خوابگاهت را خون سرخ نمود

لیک از سمنه تو ، ناله نخاست

مرد بود آنکه نتالید از آن

سینه پاک

مرد بود آنکه فروخت

ملك سان بر خاك

و بر آن خاچ درخشنده

که انداخت کشیش بر کنارت

چه نیازی بوده است

مرد ه ای حال تو هر چند رفیق

از بری لیک تو آن تند آواز

خون جواب هر خون

و چنین بود که پارتیزانها

بر بودند همانروز به شهر کاراکاس

یانکی جانی را

مرد ه ای حال نمیینی تو

شعله ور گشته جنوب

لیک هیچ آتشی از آتش قلب تو

فروزانتر نیست

وان شهابی که ز آخر دم تو بر میخاست

کلماتم بسپارید بدل

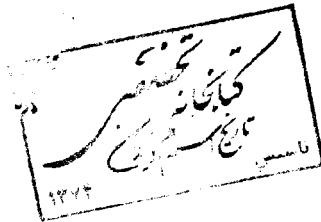
وان تروی ، همره من، کلمات بسیاریم بدل
آدمی با سرافراشته باید بزید
و سرافراشته باید میرد
و بدشمن سر تسلیم نیارد در پیش
بنهد در راه آزادی خلق
همه هستی خویش

بهمانگونه که تو
همره کارکرم

"توهو" شاعر ویتنامی
ترجمه به شعر از چریک فدائی خلق علیرضا نابدل

ادل، علی
آذربایجان و گه علی
آذربایجان

-۸۲-



هموطنان مبارز!

برای حمایت مادی و معنوی خود
بآدرس زیر با سازمان ماتعاس بگیرید:

آدرس پستی

P.O. Box 5101 - Moalla, Aden

People s Democratic Republic of Yemen

آدرس بانکی National Bank of Yemen

P.D.R.Y., Aden, Steamer point

Account No. 58305